

بازشناسی پارادایم علمی ایران

بسم الله و بالله و فی سبیل الله و علی مله رسول الله

ماه‌ها پس از فراخوان یا دعوت مقام معظم رهبری به ایجاد جنبش نرم‌افزاری تولید علم در ایران، دعوت‌شدم تا درباره آن جنبش تأملاتم را به تحلیل بازگویم.^۱ آن سخنرانی با این سه سؤال شروع شد:

(۱) چرا پس از فراخوان جنبش نرم‌افزاری هیچ اتفاقی نیفتاد؟

(۲) چرا سال‌ها قبل از فراخوان مذکور هیچ اتفاقی نمی‌افتاد؟

(۳) چرا تا آینده‌هایی قابل پیش‌بینی هیچ اتفاقی هم نخواهد افتاد؟

در آنجا تلاش کردم با تحلیل شواهد موجود پاسخ آن سه سؤال را بدهم. از آن پس تاکنون، هر سال دست‌کم یک سخنرانی با محوریت جنبش نرم‌افزاری در مناسبت‌های مختلف در دانشگاه‌های سراسر کشور ایراد کرده‌ام. از سکوت‌های مطلق و طولانی معنادار، و ایما و اشارات جسته و گریخته بسیاری از همکسوتان دانشگاهی و حوزوی ظرف این سنوات متوجه شده‌ام که ابداً با مطالب تصریح‌شده در آن سؤالات یا روی هم‌رفته موافق نیستند یا به شدت مخالفند و آن را کمال بدبینی یا کم‌بینی یا کج‌بینی می‌پندارند و با بی‌اعتنایی از کنار آنها می‌گذرند.^۲ اینک شایسته‌دیدم عصاره بحث و تحلیل‌های این سنوات را به نحو مدّون در معرض قضاوت تمام صنوف دانشگاهی و حوزوی اعم از دانشجو و طلبه و استاد و مدیران و مسئولان ذی‌ربط قراردهم. زیرا به‌رغم مواضع مندرج در آن سؤالات — پس از فراخوان جنبش نرم‌افزاری هیچ اتفاقی نیفتاد، سال‌ها قبل از فراخوان مذکور هیچ اتفاقی نمی‌افتاد، تا آینده‌هایی نسبتاً دور نیز هیچ اتفاقی هم نخواهد افتاد — ایجاد جنبشی

۱. به دعوت بسیج دانشجویی دانشگاه امام صادق(ع)، بهار ۱۳۸۲

۲. سزاوار است دو استثنای درخور توجه را ذکر کنم. نخست اعتنای ویژه معاونت فرهنگی بیت رهبری و دیگری مجله سابق *سوره* و یا *راه* امروزمین.

نرم‌افزاری یا ارزشی‌بینشی در دانشگاه و حوزه را امری **حیاتی** برای استمرار، تحکیم، و استقلال انقلاب اسلامی می‌دانم. تحلیل خود را در چند محور دسته‌بندی کرده‌ام.

محور اول: تعامل و تضارب آراء و انظار

این محور خود در سه سطح قابل بحث و تحلیل است. (۱) تعامل میان اساتید، (۲) تعامل میان اساتید و دانشجویان، و (۳) تعامل میان دانشجویان.

تعامل و تضارب میان اساتید هم در عرصه فردی قابل تصور است و هم در عرصه جمعی یا همایشی. در عرصه فردی این امکان می‌تواند وجود داشته‌باشد که دو استاد از نظرات اصلاحی یا انتقادی یا متفاوت یکدیگر به‌طور شفاهی برخوردار شوند و این یعنی آنها متن مهم و ماندگار مورد توافقی را مورد مطالعه و بحث قرار دهند. واضح است که این تعامل معمولاً سال‌ها به طول می‌انجامد. در همین عرصه فردی، همچنین امکان دارد استادی کتاب یا مقاله خود را پیش از انتشار مورد پیشنهادات اصلاحی یا انتقادی استادی دیگر قرار دهد تا از آنها بهره‌جسته متعاقباً تغییراتی را که مناسب تشخیص می‌دهد در مکتوب خود اعمال کند. اینک شایسته است از خود سؤال کنیم چند مورد از این قبیل بسترهای بارقه‌انگیز تولید علم را در محیط‌های دانشگاهی دیده و یا دست‌کم شنیده‌ایم؟

در عرصه جمعی، آنچه نوعاً امکان تعامل و تضارب آراء را محقق می‌کند همایش‌ها هستند. بلافاصله باید تصریح کنم که مقصود از همایش ابدأ آن همایش‌های حقارت‌انگیز، توخالی، حیف‌ومیل‌کننده بیت‌المال، و بی‌فرجام — همچون همایش بین‌المللی ملاصدرا، همایش بین‌المللی شهید مطهری، و امثال آنها — نیست. مقصود همایش‌های تخصصی است که استادی حاصل چندین ماه و یا سال تحقیق و تأمل خود را به‌طور **مکتوب** در جلسه‌ای مرکب از ده بیست همکسوت خود و بعضاً تنی چند از دانشجویان تحصیلات تکمیلی **قرائت می‌کند** و گاه بعضی نکات را توضیح می‌دهد. آگهی این قبیل همایش‌ها تنها و تنها یک صفحه آچار است که با شروع هر ترم در تابلوی اعلانات

گروه دانشگاهی مربوطه نصب می‌شود و با نمابر یا ایمیلی به سایر گروه‌های ذی‌علاقه دانشگاه‌های دیگر اطلاع‌رسانی می‌شود. تنها هزینه‌های این قبیل همایش‌ها عبارت‌است از هزینه ایاب و ذهاب استاد مدعو به‌علاوه پذیرایی چای و بعضاً بیسکوییتی بسیار ساده در فاصله تنفس میان ارائه مقاله و شروع سؤالات یا انتقادات. در این قبیل همایش‌ها، ابدأ چیزی بنام مناظره یا مناقشه به منظور اثبات یا ابطال موضعی و یا اسکات استاد صاحب مقاله صورت نمی‌گیرد. مستمعین صرفاً رأی و نظر خود را مطرح می‌کنند. و استاد مدعو پس از شنیدن واکنش‌ها، نظر خود را درباره برخی یا همه آنها بیان می‌کند. آنچه بسیار جالب توجه‌است تداول ذکر این قبیل جملات توسط استاد مدعو است: "تا بحال درباره فلان سؤال یا نکته فکر نکرده‌بودم"، "فلان نکته یا ملاحظه بسیار جالب است و جا دارد در اصلاح مقاله‌ام از آن استفاده کنم".

استاد مدعو مقاله خود را در چند دانشگاه دیگر نیز ارائه می‌کند و پس از بهره‌برداری از جمیع انتقادات و پیشنهادات، مقاله نهایی شده خود را با قدردانی از انتقادات اساتید ذی‌ربط آن دانشگاه‌ها، به فصلنامه‌ای علمی-پژوهشی ارسال می‌کند. و چنین است روایت چگونگی رایج ظهور آن همه مقالات پژوهشی نوآورانه که در دنیا شاهدش هستیم.

اما در دانشگاه‌ها و حوزه‌های ایران معاصر، یا کمترین نشانی از این قبیل تعاملات، که جدی‌ترین بسترهای زایش و رویش بارقه‌ها و جوانه‌های آراء و انظار است، دیده نمی‌شود و یا بسیار بسیار به‌ندرت. اگر کمترین شکی در این زمینه وجود دارد بهترین راه، جستجو برای یافتن و اعلام موارد نقیض است. آنچه اما مهم است در اینجا متعرض آن شویم تبیین این پدیدار است. چنانچه خواسته‌باشیم تعارف و تکلف را دست‌کم در این زمینه‌های حیاتی مبنایی کنار بگذاریم باید صریح و بی‌پرده اعتراف کنیم که ریشه نهایی این عدم تعامل مطلق را باید در این بینش شگفت‌انگیز و اندیشه‌سوز یافت که اساتید دانشگاهی و حوزوی، پس از کنار زدن شاخ و برگ‌های انواع تعارف و تواضع و شکسته‌نفسی‌های دروغ‌آمیز و ریاکارانه، عموماً خود را قله‌های خودبسندۀ رفیع منیعی از علم و دانش و بصیرت می‌بینند به‌نحوی که تراوشات مغزی‌شان هیچ نیازی به تعامل و تضارب با

سایر همکسوتان‌شان ندارد. هر یک از این چشمه‌های جوشان حقایق، معرفت زلال را به تنهایی می‌یابد و دیگر چه نیاز به گفتگو و تعامل فردی یا جمعی. بی‌جهت و بی‌علت نیست که این قبیل تعاملات را یا نمی‌توان و یا به‌ندرت می‌توان یافت. و به‌عوض، با تعداد سرسام‌آور و مهوایی از همایش‌های پر زرق‌وبرق و پر ریخت‌وپاش ملی و بیشتر بین‌المللی مواجه می‌شویم که اگر قدری ذره‌بین‌های مشاهدتی خود را ریزبین‌تر و حساس‌تر کرده متمرکز بر گفتگوهای سرپایی در تنفس‌ها کنیم در خواهیم یافت که این به اصطلاح همایش‌ها عموماً دارای سه کارکرد عمده هستند. نخست، ایجاد سروصدای رسانه‌ای برای پرکردن چشم و دل عامه مردم. دوم، رساندن این پیام به مسئولان عالی‌رتبه دستگاه مربوطه و سایر مسئولان حکومتی که: ما مشغول کارهای مهمی در سطح ملی یا بین‌المللی هستیم. سوم و به همان اندازه مهم، آشناسدن با افراد مختلف و یافتن ارتباطات 'سودمند'، که کی کجاست و مشغول چه کاری است و چگونه می‌توان در زمینه مربوطه و در زمانی مناسب، به‌واسطه این آشنایی، ارتباطی برقرار کرد. گذشته از کارکردهای عمده فوق، کارکردهای دیگری نیز متصور و ممکن است. از جمله اینها، تملق و رشوتی به چند از مسئولان حکومتی با دعوت از آنها برای ایراد سخنرانی افتتاحیه و اختتامیه^۱، چرب‌کردن کف دست تنی چند از افرادی که به‌حق یا نابه‌حق از اوضاع مالی خود گله‌مندند و لب به شکایت گشوده‌اند، با اهدای جوایز یا سکه‌هایی.

اساتید دانشگاهی در اکثر قریب به اتفاق رشته‌ها، و ایضاً اساتید حوزوی، می‌توانند *سال‌های سال* همکار باشند و هر هفته دست‌کم یکی دو بار یکدیگر را در دانشکده یا گروه یا مدرسه خود ببینند و با سلام و احوالپرسی بسیار گذرا و تعارف‌آمیز از کنار هم عبور کنند، **بدون**

۱. این کار از جمله اهانت‌آمیزترین رفتارهایی است که جلو چشم عالمان و ارباب جراید و سپس میلیون‌ها شنونده و بیننده صداسویما به عالمان اصیل و غیربازیگر و تحقیقاتشان نشان داده می‌شود و از جمله موافقی است که نشان می‌دهد چه میزان در جامعه ما عالمان تابع حاکمان و مرهون الطاف ایشان هستند. تابعیتی که نشان می‌دهد معرفت در جامعه موسوم به اسلامی ما چه میزان در قبضه قدرت و ثروت است. این تابعیت در تعارض و تقابل مسلم با مواریت فرهنگی و اعتقادی شیعی ماست.

شرح این نقصان و این خون‌جگر این زمان بگذار تا رحمان کند لطفی دگر.

مطلقاً هیچ تعاملی، و حتی بدون اطلاع از اینکه همکاران هم‌رشته خود در حال حاضر سرگرم چه موضوعی و مشغول چه پژوهشی هستند. شاید مایه تعجب و تألم بشود اگر دقتی بیشتر آشکار کند که حتی آن احوالپرسی هم کاملاً صوری و متکلفانه است و در واقع هیچیک کمترین علاقه‌ای به حال و سلامت یکدیگر ندارند و کمترین درنگی در شنیدن جواب همکارشان نمی‌کنند. آری! سال‌های سال! و آن هم در جایی به نام دانشگاه. بی‌جهت نیست که فرزندان این آب و خاک پس از ورود و درنگی چند ساله در این بیابان لم‌یزرع غالباً خصوصیات مثبت و ممدوحی چون حب‌وطن، غیرت، رسالت اعتقادی و ارزشی کم یا زیاد خود را از دست‌داده تبدیل به موجوداتی می‌شوند که وطن و به‌ویژه حب‌وطن چندان رنگ‌وبوی و معنای جذاب و دل‌نشین و مهمی برای‌شان ندارد. آنچه به‌عوض معنای محصل‌جدی و تعیین‌کننده‌ای پیدا می‌کند منافع شخصی، درآمد، و موقعیت برتر و بهتر شغلی است، در هر کجا و ناکجا‌آبادی که بتوان آنها را بیشتر تأمین کرد. و اگر بر این باوریم که افرادی، اگرچه کم، هستند که استثناء بر قاعده و روند فوق هستند، باید به خود یادآور شویم که آن استثنائات تنها نشان‌دهنده و ابرام‌کننده آن قاعده و روند عمومی است. استثنائاتی که ریشه قلب و وجودشان در خاک دیگری خانه دارد و از آب دیگری تغذیه می‌شود. استثنائاتی خلاف قاعده!

شایسته‌می‌دانم بعد فوق‌العاده مهم دیگری را بر این عدم تعامل مطلق میان اساتید و عالمان دانشگاهی و حوزوی بیافزایم. آیا تابحال دقت کرده‌اید که چه تعداد از آثار مکتوب و منتشرشده عالمان — اعم از کتاب یا مقاله — توسط همکسوتان ایشان مورد معرفی و ارزیابی تحلیلی و نقادانه قرار می‌گیرد؟ تقریباً نزدیک به صفر. اما چرا؟ شاید به تبیین این وضعیت فاجعه‌آمیز و باتلاقی (!) کمک کند اگر توجه کنیم که در موارد بسیار بسیار نادری که کتابی مورد ارزیابی نقادانه قرار می‌گیرد پای مؤسسه یا نهادی به‌طور جدی درمیان است و هم اوست که همه‌جوره اذن و اجازه و رضایت نویسنده اثر را طی سلسله مذاکراتی به نحوی حاصل کرده‌است. تبیین این وضعیت فاجعه‌آمیز، خیلی ساده، این است که عالمان دانشگاهی و حوزوی عموماً نسبت به ارزیابی انتقادی اثر خود بیمناک و ناراضی و، دست‌کم، بی‌میل هستند. و اگر خواسته باشیم این پدیدار را به‌نوبه خود تبیین

کنیم، یعنی تبیین کنیم چرا عالمان عموماً نسبت به ارزیابی انتقادی اثر خود بیمناک و ناراضی‌اند، باید بازگردیم به همان بینش شگفت‌انگیز و اندیشه‌سوزی که پیش‌تر شرحش گذشت: *اساتید دانشگاهی و حوزوی "عموماً خود را قله‌های خودبسندۀ رفیع منیعی از علم و دانش و بصیرت می‌بینند به نحوی که تراوشات مغزی‌شان هیچ نیازی به تعامل و تضارب با سایر همکسوتان‌شان ندارد به طوری که هر یک از این چشمه‌های جوشان حقایق، معرفت زلال را به تنهایی می‌یابد"*. امیدوارم روشن باشد که چرا این بینش به نحو خارق‌الاجماعی خودگش و خودمبطل است.

اینک شایسته است بستر مهم دیگر رویش و زایش آراء و انظار را در سطح تعامل و تضارب میان استادان و دانشجویان کاوش کنیم. از خود سؤال کنیم در طول یک ترم چه میزان بحث و گفتگو میان دانشجویان کارشناسی با استادان‌شان *سرکلاس* رخ می‌دهد؟ و پاسخ از فرط آشکاری بی‌نیاز از بیان است. می‌ماند تبیین این وضع. بخشی از تبیین این وضع بسیار ناگوار و نازا بازمی‌گردد به صرف کثرت دانشجویان. اما ای کاش همهٔ مشکل در همین عامل خلاصه می‌شد، زیرا در این صورت می‌شد با تصمیمی بزرگ اما کاملاً شدنی کثرت را به قلت تبدیل کرد و امکان تعامل را فراهم کرد. لیکن این بخش کمی و به‌سرعت قابل‌علاج تنها بخش کوچکی از مسئله است زیرا عامل بزرگ‌تر و تعیین‌کننده‌تر رویکرد استادان به دانشجویان و به سؤالات آنها است.

در اینجا لازم است به تمایز عمده‌ای میان علوم طبیعی، مهندسی، و پزشکی از طرفی، و علوم انسانی و علوم اجتماعی از طرف دیگر اشاره کنم. علوم طبیعی (شامل فیزیک، شیمی، زیست‌شناسی)، مهندسی، و علوم پزشکی عموماً و روی هم‌رفته وضعیتی پارادایمی دارند. یعنی، کتب مرجع و میزانی در تمام این رشته‌ها وجود دارد که آخرین نظریه‌ها، قوانین، مفاهیم، ابزار اندازه‌گیری، ابزار آزمایشی، مسئله‌راه‌حل‌های مرجع و الگو، قواعد و اصول روش‌شناسی و معرفت‌شناسی مقبول و رایج را بی‌هیچ مناقشه و منازعه‌ای به خوانندهٔ خود معرفی می‌کند. شیوع و عمومیت این آثار مرجع، به قدری گسترده است که آموزش در هر یک از آن حوزه‌ها با اندک تفاوتی به‌طور یکپارچه

در سراسر کشور صورت می‌پذیرد. و فراتر از این، تفاوت کمی در آموزش آن حوزه‌ها در میان کشورهای مختلف می‌توان یافت. و آن تفاوت اندک هم عمدتاً معطوف به امکانات و تجهیزات آموزشی یا آزمایشگاهی است، و نه تفاوت در مجموعه نظام محوری نظری و مفهومی و ابزاری و روش‌شناختی. بر این اساس، استاد این حوزه‌ها می‌تواند، اگر صبوری و احساس مسئولیت و انگیزه و فراغت فکر و خیال کافی داشته‌باشد، به اکثر و شاید هم به تمام سؤالاتِ نوعاً سراسر و **نظام‌مند** دانشجویانش در روی هم‌رفته هر سه مقطع کارشناسی، کارشناسی ارشد، و دکتری پاسخ‌گو باشد. و البته هر چه مقطع بالاتر، سراسری و نظام‌مندی آن سؤالات کمتر، و پاسخ‌گویی به سؤالات قدری پیچیده‌تر و بر زمینی کمتر کوبیده‌تر و اجماع‌شده‌تر می‌شود. با این وصف، حتی در این حوزه‌های پارادایمی هم استادان نمی‌توانند پاسخ‌گوی همه سؤالات بحث‌انگیز و مناقشه‌آمیز دانشجویان کارشناسی خود باشند.

اما دو حوزه فوق‌العاده پایه‌ای علوم انسانی و علوم اجتماعی، حوزه‌هایی غیرپارادایمی‌اند. و این یعنی، در آنها به زحمت و دشواری می‌توان — اگر اصلاً بتوان — آثار مرجع و مقبول اجماع‌شده‌ای میان تمام اصحاب صاحب‌نظر یافت و البته این سخن در مورد علوم انسانی (فلسفه، تاریخ، الهیات، ادیان، عرفان، روان‌شناسی، ادبیات، علوم تربیتی، زبان‌شناسی، جغرافیا، باستان‌شناسی) بسیار بیشتر از علوم اجتماعی (اقتصاد، علوم سیاسی، و جامعه‌شناسی) صادق است. آثاری که مجموعه واحدی از مفاهیم، نظریات، قوانین، اصول و قواعد روش‌شناختی و معرفت‌شناختی مورد قبول و اجماع جمیع صاحب‌نظران و عالمان آن رشته‌ها را معرفی‌کند. و این یعنی، این دو دسته از علوم به علت پایه‌ای بودن و بنیاداً غامض بودن‌شان به شدت دچار تلاطم و موج و تحول و تغییرند. و این به نوبه خود، یعنی دو استاد، نه در دو کشور و یا در دو دانشگاه، در یک دانشگاه درس واحدی را می‌توانند تقریباً به‌طور کامل متفاوت و یا حتی متعارض تدریس کنند.

اما مراد اصلی‌ام از شرح موجز این تمایز بسیار مهم در اینجا فقط این بود که بتوانم به‌نحو قابل‌فهمی متذکر شوم در علوم طبیعی، مهندسی، و علوم پزشکی می‌توان روی هم‌رفته با صرف وقت

کمی و با ارجاع به یکی دو اثر مرجع مقبول، به سرعت و کمابیش با سهولت، پاسخ بسیاری از سؤالات دانشجویان را به‌ویژه در مقاطع کارشناسی و ارشد داد. لیکن در علوم انسانی و علوم اجتماعی ابدأ چنین امری امکان‌پذیر نیست. و این یعنی، استادان دو حوزه پایه‌ای علوم انسانی و علوم اجتماعی **نمی‌توانند**، حتی اگر صبوری و وظیفه‌شناسی و انگیزه و فراغت فکر و خیال کافی هم داشته باشند، به سؤالات نوعاً غیرنظام‌مند و بسیار متنوع ضابطه‌گریز و نتیجتاً بحث‌برانگیز دانشجویان خصوصاً کارشناسی خود در **سرکلاس** پاسخ‌گو باشند.

اینک اما با این سؤال مواجه می‌شویم که اگر استادان علوم انسانی و علوم اجتماعی عموماً و استادان علوم طبیعی و مهندسی و پزشکی بعضاً نمی‌توانند **سرکلاس** پاسخ‌گوی سؤالات **بحث‌برانگیز** دانشجویان خود به‌ویژه در مقطع کارشناسی باشند آیا می‌توانند **بیرون از کلاس** درس پاسخگوی پرسشگری‌های فکروانه و اندیشه‌ساز دانشجویان‌شان باشند؟ و پاسخ البته روشن است که آری! می‌ماند اینکه آیا آنها چنین فرصت و امکانی را برای دانشجویان کارشناسی و به میزانی بیشتر برای مقاطع بالاتر به‌واقع فراهم می‌کنند؟ گمان نمی‌کنم پاسخ واحد قاطع روشن این سؤال بر **هیچ** دانشجو و ایضاً بر **هیچ** استادی پوشیده باشد. جا دارد همین‌جا این پدیدار بسیار مهم و سؤال‌انگیز اما هیچگاه بیان‌نشده را بازگو کنیم که بسیار بسیار نادر می‌توان استادی را در دانشکده خود یافت که در اتاق خود **مشغول مطالعه و پژوهش** باشد. و این یعنی، **اکثر قریب به اتفاق اساتید — اگر نه عملاً تمام اساتید — تنها و تنها برای تدریس پا به دانشکده خود می‌گذارند و بلافاصله پس از خروج از کلاس، دانشگاه را ترک می‌کنند.** و این یعنی، **دانشجویان عموماً نه می‌توانند پرسش‌های مهم مباحثه‌انگیز خود را سرکلاس مطرح کنند و نه در بیرون از کلاس درس.**^۱ و این، به‌نوبه خود، یعنی عدم تعامل و بحث و گفتگوی فکری و

۱. روایت و ارزیابی دقیق وضع طلاب حوزه‌ها در این عرصه را به محقق شفیقی از حوزه وامی‌گذارم. اما اگر خواسته باشیم بنا را بر تجربه و تعامل شخصی‌ام با حوزه بگذارم و ایضاً به شاه‌کلید "سروته یک کرباس" مرحوم آل‌احمد متوسل شوم، در این صورت قائل خواهم شد که وضع در حوزه‌ها چندان امیدبخش‌تر از دانشگاه‌ها نیست.

فرهنگی با نهال‌های بسیار شکننده و نوپایی که قرار است در دانشگاه پروردگی و ورزیدگی اندیشه‌ای و نظری یابند تا در سال‌های پختگی آتی به ثمر نشسته صاحب‌نظر و صاحب‌نظریه شوند. عدم تعاملی که عموماً مستقیم‌ترین تأثیر درازمدت و پایدار آن، عدم مطالعه حتی یک جلد کتاب ذی‌ربط با کلاس‌های درس است در طول چهار سال!

همان‌طور که پیش‌تر متذکرشدم معضله کثرت دانشجویان در هر سه مقطع، خصوصاً کارشناسی، تنها یکی از علل آشکار و مرئی معضله عدم تعامل استادان و دانشجویان است. علتی که می‌توان، چنانچه دست از این توهم خودساخته برداریم که کثرت تعداد دانشجویان کشور نشان‌گر قدرت و اصالت فرهنگی، فکری، اجتماعی، و سیاسی است و افرنگیان با این قبیل حیل، خام و رام و خاشع و خائف می‌شوند و دست از مطامع و منافع سیری‌ناپذیر خود می‌کشند و انقلاب اسلامی را به حال خود می‌گذارند، با عزمی جدی و بدون برانگیختن جنجال‌های آن را دست‌کم در دو حوزه علوم انسانی و علوم اجتماعی رفع کرد. لیکن با رفع معضله کثرت دانشجویان تازه می‌رسیم به عوامل و علل پنهانی بنیانی‌تر. و این یعنی، توانایی علمی، وظیفه‌شناسی کاری، انگیزه‌مندی اجتماعی یا اعتقادی، و بالاخره فراغت فکر و خیال استادان. روشن است که با ذکر این ویژگی‌ها، عامل کثرت دانشجویان که در کلاس‌های کارشناسی خودنمایی می‌کند به حاشیه می‌رود. و این یعنی، در کلاس‌های ارشد و دکتری که تعداد دانشجویان محدود یا بسیار محدود می‌شود این ویژگی‌ها نقش و تأثیر منفی خود را در زمینه تعامل فکری و نظری به‌وضوح آشکار می‌کنند. به بیانی شفاف‌تر، استادان در اکثر قریب به اتفاق کلاس‌های ارشد و دکتری مجال بروز بحث و گفتگو را کمتر می‌دهند. در نتیجه، در غالب این قبیل کلاس‌ها دانشجویان، همچون دانشجویان کارشناسی، غالباً مشغول جزوه‌برداری از فرمایشات گوهریار و بی‌چون‌وچرای استادان هستند. اینجاست که به‌نظر می‌رسد طرح دو سؤال، بسیار ضروری و بنیانی می‌شود:

۱. چرا اکثر قریب به اتفاق اساتید فقط برای تدریس به دانشگاه می‌روند؟

۲. عموم اساتید که پس از کلاس درس بلافاصله دانشگاه را ترک می‌کنند به کجا می‌روند

و به چه کاری مشغول می‌شوند؟

واضح است که این سؤالات در اینجا دارای جنبه اطلاعاتی-امنیتی نمی‌باشد. برای شناخت علل و عوامل معضله بسیار بزرگ و بسیار تأثیرگذار عدم تعامل استادان و دانشجویان اساسی است که توانایی علمی، وظیفه‌شناسی اخلاقی، انگیزه‌مندی یا غیرت‌مندی وطنی یا اعتقادی، و بالاخره فراغت فکر و خیال استادان مورد کاوش قرار گیرد. و برای اینکه وضعیت ذوابعد فوق مورد شناسایی قرار گیرد لازم است ابتدائاً دو سؤال فوق مورد پژوهشی غیرجنجالی، غیرنمایشی، غیرخودستایانه، و بی‌تکلف و تعارف قرار گیرد. و برای اینکه این دو سؤال مقدماتی پایه‌ای مورد پژوهشی گسترده و نیک‌فرجام قرار گیرد ضروری است شورای پژوهش‌های علمی کشور و به‌ویژه شورای عالی انقلاب فرهنگی به‌عوض پرداختن به تصویب تقویم سالیانه؛ تأیید انتخاب ریاست این یا آن دانشگاه یا مؤسسه آموزش عالی، تصویب روز زن، روز دانشجو، روز پاسدار، روز پرستار، روز کارگر، روز کشاورز، روز درختکاری، تصویب تبصره اول از بند دوم ماده سوم فلان آیین‌نامه یا اساس‌نامه، و امثال این قبیل امور،^۱ بانی جدی و بنیانی چنین پژوهشی شوند. بدین مقدار بسنده می‌کنم که این معضله دیرپای عمیقاً تعبیه‌شده مستور با هیچ حکم و همایش و فرمان و بخشنامه حکومتی، صدارتی، و وزارتی، نه در میان مدت و نه حتی در درازمدت، منحل و مضمحل نخواهد شد که دود به شدت از لایه‌های ژرف‌تر کننده فرهنگی عالمان‌مان بلند می‌شود.

اینک نوبت می‌رسد به بعد تعامل فکری و فرهنگی دانشجویان با یکدیگر. در اینکه دانشجویان تأثیرات جدی فرهنگی بر یکدیگر می‌گذارند گمان نمی‌کنم بتوان چندان تردید

۱. برای ارزیابی تفصیلی انتقادی عملکرد عمیقاً تأسف‌بار و خجلت‌آور شورای عالی انقلاب فرهنگی، و عملکرد بسیار تکان‌دهنده فرهنگستان علوم جمهوری اسلامی ایران، ر.ک. به مقاله "چرا انقلابی فرهنگی و جنبشی نرم‌افزاری؟" در مجله برداشت اول، شماره ۶ و ۷، (۱۳۸۷).

رواداشت. لیکن گمان نمی‌کنم به لحاظ فکری و اندیشه‌ای تعامل ژرف و مستمری را بتوان ممکن دانست. زیرا تنها یا عمده‌ترین بستری که چنین تعامل ژرف و مستمری را می‌توان در آن ممکن دانست انجمن‌های علمی‌اند که با توجه به نوظهور بودن‌شان بیشتر آنها درگیر فعالیت‌های بسیار آماتوری حاشیه‌ای می‌شوند. نهایتاً، اگر هم برنامه‌ای منظم هفتگی یا ماهانه بحث و گفتگو و گزارش‌های علمی در این قبیل انجمن‌ها موضوعیت داشته باشد یا بالاجبار متکی به استادان با ویژگی‌های فوق‌الذکر می‌شود یا بحث و گفتگوها پس از محدود جلساتی از رونق می‌افتند. در بعد فردی هم باید اذعان کنم که تاکنون ندیده یا نشنیده‌ام که تنی چند از دانشجویان تعاملات نظری و اندیشه‌ای منظم با هم داشته باشند. در هر حال، نیاز به تذکر نیست که در صورت عدم توسل و اتکاء به استاد یا استادانی، این قبیل تعاملات هم عمر مثمر ثمری نخواهند داشت.

با شرح سطح تعامل میان دانشجویان، محور نخست — تعامل و تضارب آراء و انظار — به

پایان رسید و اینک نوبت محور دوم است.

محور دوم: تحصیلات تکمیلی در دانشگاه‌ها

این محور خود در سه سطح قابل طرح و بحث است. (۱) وضعیت اشتغال اصلی دانشجویان تحصیلات تکمیلی، (۲) وضعیت دروس و نحوه ارزیابی آنها، و (۳) وضعیت رساله‌ها.

نخستین معضله‌ای که در این محور باید به آن توجه داشت این است که دانشجویان تحصیلات تکمیلی غالباً شاغل هستند. و این یعنی، دوران تحصیلات تکمیلی که نوعاً دانشجو قدری از شور و شوق جوانی فاصله گرفته و جاافتادگی سنی و پختگی اجتماعی بیشتری یافته و می‌توان از او انتظار نگرشی به مراتب سنجیده‌تر و غیراحساسی‌تر نسبت به رشته تحصیلی و ادامه تحصیل داشت عمده انرژی و وقت او صرف کاری می‌شود که بیرون از دانشگاه بدان اشتغال دارد. نتیجه این وضع این است که عمده فعالیت دانشجویی این قبیل دانشجویان حضور در کلاس‌های درس است. آنچه تأثیر این معضله را در نظام پژوهشی و جنبش نرم‌افزاری تولید علم مضاعف می‌کند این است

که نوعاً استادان گروه‌های دانشگاهی نسبت به تأثیر فوق‌العاده منفی اشتغال دانشجویان در مقاطع ارشد و دکتری بی‌توجه هستند.

در سطح دروس، آنچه نوعاً هم مشاهده می‌شود وهم مورد شکایت برخی دانشجویان قرار می‌گیرد همپوشانی بسیار زیاد دروس ارشد با کارشناسی است. گمان می‌کنم شاید مناسب باشد در اینجا تمایزی میان علوم طبیعی-پزشکی و مهندسی از طرفی و علوم انسانی و علوم اجتماعی از طرف دیگر قائل شد. تجربه نزدیک به دو دهه حضور در مقاطع ارشد و دکتری در دو حوزه متأخر، برای من تردیدی باقی نمی‌گذارد که دروس ارشد **عموماً** به مقدار زیادی تکرار دروس کارشناسی، و دروس دکتری نیز عموماً به مقدار بسیار زیادی تکرار دروس ارشد است. اینکه چه میزان می‌توان همین حکم را به سه حوزه فوق‌الذکر، جاری کرد چندان برایم آشکار نیست. روشن است که تعمیم‌های فوق می‌تواند همواره با مثال‌های نقضی اینجا و آنجا مواجه شود. همواره می‌توان اینجا و آنجا استادان وظیفه‌شناس و متعهد بسیار نادری را یافت که، از سر عشق و علاقه، با صرف وقت بسیار و انرژی بسیار بیشتری تلاش می‌کنند درسی را که در مقاطع مختلف ارائه می‌کنند حتماً بسیار بسیار متفاوت باشد. آنچه با تأسف بسیار باید متذکرشوم این است که شوراهاى مختلف دانشگاهی تقریباً هیچ حساسیتی نسبت به این آفت از خود نشان نمی‌دهند.

دومین مطلبی که لازم است درباره دروس مقاطع تحصیلات تکمیلی متذکرشوم ناظر به میزان تعامل و بحث و گفتگوهای درون-کلاسی و برون-کلاسی است. افزون بر آنچه پیش‌تر به‌نحو عمومی درباره این امر بسیار مهم گفته‌ام در اینجا می‌خواهم تأکید کنم که امکان تعامل و بحث و گفتگو بر سر برخی مطالب بحث‌انگیزی که به ذهن دانشجوی تحصیلات تکمیلی می‌آید فوق‌العاده مهم است. و اهمیت فوق‌العاده این مکان از آن‌روست که این قبیل دانشجویان از میان خیل عظیمی از فارغ‌التحصیلان کارشناسی غربال شده‌اند تا از ورزیدگی **نظری** بسیار بیشتری در جهت صاحب‌نظر یا صاحب‌نظریه شدن برخوردار شوند. شاید درنگی بر تمایز دوره‌های کارشناسی از تحصیلات تکمیلی بدان‌گونه که در **عرف بین‌المللی** دانشگاهی رایج است در اینجا سودمند باشد.

در این عرف، نوعاً دوره‌های کارشناسی جهت **آشنایی عمومی و وسیع** در حوزهٔ مربوطه، به منظور ایفای نقشی در مشاغل اجرایی، خدمات‌رسانی، تولیدی، آموزشی، مدیریتی و امثال آنها، و جهت رفع **نیازهای وسیع** در سطح کشور طراحی شده‌اند. و مطابق همان عرف، دوره‌های کارشناسی ارشد از طرفی جهت رفع نیازهایی بسیار محدودتر اما با توانایی و احاطهٔ کارشناسی بسیار بیشتر برای زمینه‌ها و موقعیت‌های محدود شغلی طراحی و هدفگذاری شده‌اند. و از طرف دیگر، این دوره‌ها همچون پل رابطی عمل کرده دانشجویان را برای مقطع دکتری آماده می‌کنند. اما دورهٔ دکتری تخصصی بنیاداً دوره‌ای است که مآلاً قرار است در آنها محققانی تربیت شوند تا گره‌های کور اندیشه‌ای و نظری را مورد تحقیق و تفحص قرار دهند. و دقیقاً به‌علت همین هدف بسیار خاص است که تعداد بسیار کمی از افراد نوعاً علاقمند به طی این دوره می‌شوند. طی این دوره به افراد هیچ نوع توانایی اجرایی، مدیریتی، آموزشی، و تولیدی اضافه نمی‌کند، مگر برحسب تصادف و به‌طور بسیار غیرمستقیم. افراد بیش از هر چیز در این مقطع یادمی‌گیرند چگونه در مبادی یا مرزها یا معضلات و نقاط کور حوزهٔ خود به کاوش بپردازند. در واقع، در این مقطع است که دانشجویان مستقیم‌ترین و مرتبط‌ترین کارآموزی مفید و مؤثر برای پیوستن به جنبش نرم‌افزاری تولید علم را می‌بینند. با این توضیحات امیدوارم تا حدودی روشن شده‌باشد که تعامل و بحث و گفتگو درون-کلاسی و برون-کلاسی چقدر برای دانشجوی مقطع دکتری حساس و تعیین‌کننده است. با این مقدمات، اینک از خود سؤال کنیم: استادان نوعاً چه میزان امکان و فرصت بحث و گفتگو و تعامل به دانشجویان مقطع دکتری می‌دهند؟ به زحمت می‌توان در این مورد میان دانشجویان دکتری با انشقاق و اختلاف نظر مواجه شد. آنها متأسفانه تجربهٔ روی هم‌رفته یکسانی دارند. اگر در مقطع کارشناسی، کثرت دانشجویان به تنهایی می‌توانست عامل بازدارندهٔ استادان از تعامل و بحث و گفتگو با دانشجویان باشد در اینجا دیگر هیچ مانع و رادعی جز نقش همان علل و عوامل روی هم‌رفته عقیم‌ساز پیشتر مذکور وجود ندارد: توانایی علمی، وظیفه‌شناسی اخلاق حرفه‌ای، انگیزه‌مندی یا غیرت‌مندی وطنی یا اعتقادی، و بالاخره فراغت فکر و خیال استادان.

معضله فقدان بحث و گفتگو و تعامل منحصر به محاوره و مشافهه درون-کلاسی و برون-کلاسی نمی‌شود. این معضله بزرگ خود را یکبار دیگر هنگام ارزیابی درس توسط استادان نشان می‌دهد. همان‌طور که می‌دانیم عرف مقبول و متعارف بین‌المللی این است که ارزیابی تمام یا اکثر دروس مقطع ارشد تماماً یا اکثراً با ارزیابی مقالات دانشجویان صورت می‌گیرد. البته بعضاً برخی از استادان ترکیبی از مقاله و ورقه امتحانی را مورد ارزیابی قرار می‌دهند.^۱ همچنین، عرف متعارف جهانی، ارزیابی دروس مقطع دکتری را کاملاً منحصر به ارزیابی مقالات دانشجویان می‌کند. اما ارزیابی مقالات جهت تعیین نمره درس دانشجو یک بخش ماجراست. بخش مهم دیگر، بازخوردی است که دانشجو از اظهارنظرات انتقادی یا اصلاحی استاد در جای‌جای مقاله‌اش دریافت می‌کند. روشن است که این بازخورد برای تربیت و آموذگی هر چه بیشتر دانشجو نقش مهمی ایفاء می‌کند. با این توضیحات، اینک از خود سؤال کنیم چند درصد دانشجویان در کل کشور چنین بازخوردی را، صرف‌نظر از کیفیت آن، اساساً دریافت‌کنند؟ و گمان نمی‌کنم تجربه دانشجویان این دو مقطع حساس‌تر دچار تشنگی گسترده‌ای باشد. گذشته از استثنائات قابل انتظار نادر، پاسخ روی هم‌رفته یکسان دانشجویان بسیار اسفناک است. بررسی **دقیق** این که عدم دریافت بازخورد معلول عدم اظهارنظرات انتقادی یا اصلاحی استاد روی مقاله است و یا اینکه مقاله اساساً مطالعه و بررسی نشده‌است کار روی هم‌رفته دشواری است. لیکن این مقدار را می‌توان با اطمینان اظهار کرد که استادانی که مقالات را اساساً نمی‌خوانند ابداً در اقلیت نیستند.

پیش از پایان بخشیدن به مبحث وضعیت دروس تحصیلات تکمیلی و نحوه ارزیابی آنها، لازم می‌دانم به معضله مهم مقالات ترجمه‌ای نیز اشاره کنم.^۲ اگرچه نمی‌توان ادعا کرد که همه

۱. جا دارد متذکر شوم که در زمینه نحوه ارزیابی، رشته تحصیلی نقش قابل توجهی ایفاء می‌کند. بنابراین، شاید تحلیل فوق بیشتر برای رشته‌ها یا دروس تقریباً یا کاملاً نظری صادق باشد.

۲. روشن است که این مورد به‌ویژه گریبانگیر علوم انسانی و علوم اجتماعی است، نه علوم پارادایمی شده طبیعی، پزشکی و مهندسی. اما ظن قوی من این است که در علوم پارادایمی شده، اقتباس و گرته‌برداری، بجای ترجمه نقش مشابهی را ایفاء می‌کند.

استادان در علوم انسانی و علوم اجتماعی طالب مقالات ترجمه‌ای هستند زیرا می‌توانند بعدها آنها را به صورت کتاب به نام خود انتشار دهند. اما این شیوه کار ابداً امری استثنایی یا غیرمنتظره نیست همچنین باید بیافزاییم که ترجمه مقالات توسط دارالترجمه‌ها و یا برخی دوستان و بستگان زبان‌دان رویه غریب و غیرمنتظره‌ای نیست!

وضعیت رساله‌های ارشد و دکتری

اینک نوبت آن رسیده تا آنچه از دور امر بسیار پیچیده و دشوار و پرهیبت به نظر می‌رسد مورد درون کاوی و تحلیل قرار دهیم: وضعیت بسیار شگفت‌انگیز رساله‌های ارشد و دکتری. نظر به اهمیت رساله‌های ارشد و به‌ویژه دکتری که در واقع نخستین کار پژوهشی بالنسبه سازمان‌یافته و تفصیلی دانشجوی محسوب می‌شود کوشش در این امر را در پنج بخش سامان می‌دهم. (۱) چگونگی انتخاب و تصویب موضوع رساله و استادان راهنما و مشاور، (۲) چگونگی انجام راهنمایی و مشاوره، (۳) چگونگی ارزیابی رساله، (۴) چگونگی برگزاری جلسه دفاعیه، (۵) چگونگی و کیفیت حاصل کار.

پیش از هر چیز باید متذکر شوم که شاید برخی مطالب و نکته‌سنجی‌ها در برخی از بخش‌ها چندان با جزئیات گردش کار در برخی حوزه‌ها و رشته‌ها همخوانی کامل یا حتی نسبی هم نداشته‌باشد. پیشاپیش می‌پذیرم تفاوت‌ها یا ناهمخوانی‌هایی میان تصویری که اینجا ارائه می‌شود با آنچه فی‌المثل در علوم پزشکی، علوم طبیعی، و یا مهندسی رخ می‌دهد می‌تواند وجود داشته‌باشد. لیکن اگر اصل بصیرت‌آمیز مرحوم آل‌احمد را نصب‌العین قرار دهیم — "سر و ته یک کرباس" — در آن صورت می‌توان قائل شد که اگرچه تفاوت‌ها و ناهمخوانی‌هایی اینجا و آنجا وجود دارد لیکن

بسیار بسیار بعید می‌دانم که هنجارها و ارزش‌ها و بینش‌های **نانوشته** اما حاکم بر سرشت و سرنوشت رساله‌ها در حوزه‌ها و رشته‌های مختلف، تفاوت کیفی با هم داشته باشند.^۱

(۱) چگونگی انتخاب و تصویب موضوع رساله و استادان راهنما و مشاور

مقدمتاً باید توجه داشت که در اینجا مثل موارد مشابه دیگر به هیچوجه نمی‌توان به روند یا رویه واحد و یکنواختی در تمامی جزئیات دست‌یافت که بنیاناً رویه واحد و یکپارچه‌ای وجود ندارد. بدین ترتیب، دانشجو عموماً با مشورت استاد یا استادانی موضوعی را برای پژوهش رساله انتخاب می‌کند و سپس با مذاکره و مشاوره نزدیک یکی از آنها، فرم طرح اولیه را تکمیل کرده با ذکر نام وی به عنوان استاد راهنما تسلیم گروه می‌کند تا در شورای تحصیلات تکمیلی طرح و تصویب شود. **ندرتاً** پیش می‌آید که عنوان و موضوع و جزئیات طرح و استاد راهنما بی‌هیچ قید و شرطی و جرح و تعدیلی در شورای مربوطه تصویب شود. بعضاً شورای تحصیلات تکمیلی گروه عنوان پیشنهادی و یا برخی مطالب مندرج در طرح اولیه پیشنهادی و هم یا استاد راهنمای پیشنهادی و ندرتاً هر سه را بدون جلب نظر موافق دانشجو تغییراتی داده، سپس تصویب می‌کند. لیکن عموماً به دانشجو پیشنهاد می‌شود برای تصویب طرحش لازم است تغییراتی را یا در عنوان یا در مطالب مندرج در طرح اعمال کند. در این صورت، دانشجو با توجه به توضیحات شفاهی مدیر گروه اقدام به جرح و تعدیل می‌کند. و مجدداً طرح در نوبت شورا قرار می‌گیرد. در این مرحله گاه با یا بدون برخی جرح و تعدیل‌هایی که شورا خود اعمال می‌کند طرح **اولیه** تصویب می‌شود و گاه رضایت شورا جلب نمی‌شود و طرح برای اعمال جرح و تعدیل‌های مورد نظر شورا به دانشجو عودت می‌شود. گاه این رفت‌وآمد طرح اولیه شش هفته ماه به‌طول می‌انجامد. اما به‌نظرم **اکثر** موارد ظرف دو سه ماه خاتمه می‌پذیرد.

۱. در نهایت، باید اذعان کنم که تصویر ارائه‌شده منحصرأ حاصل تجارب، مشاهدات و مسموعات در دو حوزه علوم انسانی و علوم اجتماعی است، و به هیچوجه جای تصویر یا تصویرهایی که مستقیماً حاصل درگیری و اشتغال در هر یک از سه حوزه علوم طبیعی، علوم پزشکی، و مهندسی باشد نمی‌گیرد.

خوان بعدی تهیه و تحویل و تصویب طرح تفصیلی است. قدری شبیه فرآیند تصویب طرح اولیه، اما طرح تفصیلی هم باید مطابق عرف تقریباً گروه‌های دانشگاهی در شورای مربوطه طرح و بحث شود. در اینجا بسیار دشوار می‌توان گفت که چقدر دانشجو باید بدود یا معطل بماند تا بالاخره طرح تفصیلی‌اش نیز تصویب شده، بتواند کار رساله‌اش را تحت هدایت استاد راهنما و مشاوره استاد(ان) مشاور شروع کند. **کوتاه‌ترین** مدت را شاید بتوان یک ماه و بلندترین را شاید بتوان پنج شش ماه تخمین زد. از موارد استثناء یا نادر که بگذریم، مدت زمانی که تصویب طرح اولیه و طرح تفصیلی بر روی هم می‌گیرد **عموماً** کمتر از سه ماه و بیشتر از شش هفت ماه نخواهد بود. عوامل متعددی در چگونگی و زمان تصویب طرح اولیه و تفصیلی دخیل هستند. استاد راهنمای پیشنهادی، حسن یا سوء سابقه دانشجو در گروه، تناسب موضوع پیشنهادی با علایق استادان و به ویژه استادان پرنفوذ شورای تحصیلات تکمیلی، حسن یا سوء رابطه دانشجو با مدیر گروه، زمان طرح موضوع در شورا. این عوامل گاه چنان جملگی دست به دست هم می‌دهند که طرح‌های اولیه و تفصیلی هر دو در کوتاه‌ترین مدت ممکن و با کمترین یا بدون هیچ جرح و تعدیلی تصویب می‌شود. و گاه همین عوامل به گونه‌ای در کنار هم می‌نشینند که تصویب آن طرح‌ها به فرسایش کامل روح و روان و انگیزه پژوهشی دانشجو می‌انجامد.

نیازی به ذکر ندارد که برخی از عوامل فوق چنان تعیین‌کننده هستند که عوامل دیگر را به نحو مؤثری تحت الشعاع قرار می‌دهند. و این یعنی، کاملاً امکان دارد دانشجویی چندان حسن سابقه‌ای به لحاظ توانایی علمی نداشته باشد، و یا موضوع پیشنهادی با علایق قاطبه استادان روی هم رفته موافق و همسو نباشد، و بالاخره دانشجو رابطه چندان حسنه‌ای هم با مدیر گروه نداشته باشد و با این وصف صرفاً به علت استاد راهنمای پیشنهادی که استادی پرنفوذ در گروه است طرح به سرعت و سهولت و کمترین جرح و تعدیلی تصویب شود. و درست برعکس، کاملاً امکان دارد دانشجویی حسن سابقه علمی داشته باشد، موضوع پیشنهادی‌اش هم جالب توجه باشد، و بالاخره حسن رابطه‌ای هم با مدیر گروه در میان باشد و با این وصف صرفاً به علت انتخاب استاد

راهنمایی بی‌پناه و بی‌شبکه، طرح با دگرگونی‌های فراوان و تطویل فرآیند تصویب مواجه‌شود. و از جمله جالب‌ترین این دگرگونی‌ها، حذف استاد راهنمایی است که دانشجو ساعات طولانی در جلسات متعدد با وی مذاکره و مباحثه کرده و، در نتیجه، شوق و علاقه‌اش به موضوع و ظرائف آن تقویت شده‌است. و به‌عوض، تحمیل استاد راهنمایی است که هم دانشجو می‌داند در آن زمینه آهی در بساط ندارد و هم خود استاد در گفتگوی خصوصی به بی‌اطلاعی خود معترف است.

نکته‌ای که لازم‌است همین‌جا متذکرشوم این است که هنگامی که دانشجویان تحصیلات تکمیلی به مرحله طرح رساله می‌رسند نه تنها از این قواعد ظریف و نانوشته روان‌شناختی و جامعه‌شناختی به‌خوبی آگاهند که عموماً می‌دانند چگونه گام بردارند تا از این دو خوان و، به تبع آن، از خوان جلسه دفاعیه با سهولت هر چه بیشتر و در دسر هر چه کمتر عبور کنند. دانشجویان نوعاً می‌دانند که کدام اساتید اصولاً برای رساله دقیق و سخت‌گیر و وقت‌گذار هستند و کدام سهل‌انگار و پرمشغله و بی‌توجه به کیفیت کار. کدام سطر به سطر رساله را با دقت می‌خوانند و اظهارنظر می‌کنند و اشکال می‌گیرند، و کدام حتی وقت کافی ندارند و یا اهمیت نمی‌دهند و یا سوادش را ندارند که دست‌کم فصل نتیجه‌گیری رساله را با دقت بخوانند و با اظهارنظر انتقادی‌شان نقشی در تقویم و بهبود رساله ایفاء کنند. کدام بیشتر به دنبال حق‌الزحمه و امتیاز برای ترفیع، و نتیجتاً مایه تسهیل و تسریع بسیار عبور از سه خوان رساله می‌شوند و کدام درست برعکس! کدام هنگام نمره دادن به رساله، حیثیت خود را عمدتاً لحاظ می‌کنند و بنابراین با گشاده‌دستی حیرت‌انگیزی حق‌کشی جدی و علنی کرده بالاترین نمره ممکن را عطا می‌کنند، و کدام هنگام نمره‌دادن به رساله گویی می‌خواهند از پل صراط عبور کنند. کدام **بدون خواندن** و یا با **خواندن سرسری** طرح اولیه و طرح تفصیلی آن را امضای کنند و دیگر با دانشجو **هیچ کاری** ندارند تا هنگامی که رساله آماده و صحافی شده، آماده جلسه دفاعیه است و امضای سوم را هم برای اجازه دفاع **بدون خواندن رساله** و یا با نگاهی بسیار سرسری به آن می‌دهند، و کدام درست برعکس! کدام استادان علاوه بر دست‌کم دو سه شغل و مسئولیت کاری دیگر، عهده‌دار راهنمایی و مشاوره **ده‌ها رساله دیگر** در اینجا و

آنجاست و بنابراین وقت سرخاراندن ندارند، و کدام درست برعکس! کدام استادان نه نیازی به خواندن **دست‌کم** دو سه مقاله جدی پژوهشی در ماه و دست‌کم یک جلد کتاب در سال، در حوزه تخصصی خود می‌بینند و نه فرصت خواندن‌شان را هم دارند(موسوم به استادان مردابی)، و کدام درست برعکس! آری دانشجویان تحصیلات تکمیلی **همگی** همه این قواعد بازی را می‌دانند و به‌نحو فاجعه‌آمیزی **عموماً** آنها را رعایت می‌کنند. و فاجعه‌آمیز بودن رعایت این قواعد در این نکته حساس نهفته است که بنا بوده اینان با انجام این دو پژوهش نسبتاً مفصل زیرنظر استادی دقیق و کارگشته و باسواد و اهل تحقیق، صاحب‌نظر و صاحب‌نظریه شوند و یاد بگیرند از این پس روی پای خود بایستند و پژوهش‌های مستقل نظریه‌پردازانه‌ای را به ثمر برسانند. اما اینک یادگرفته‌اند هوشمندی خود را صرف شناخت این قواعد و رعایت آنها کنند تا با حداقل تلاش فکری و کمترین ورزیدگی نظری هر چه سریعتر از این خوان‌های عمرتلف‌کن و انگیزه‌کش رهایی یافته، به کسب مدرک مورد نظر نایل شوند.

(۲) چگونگی انجام راهنمایی و مشاوره

در این بخش، ماجرا پیچیدگی خاصی ندارد. با توجه به شرح چهارچوب مختصر چگونگی انتخاب و تصویب موضوع رساله و استادان راهنما و مشاور در بالا، تکلیف و چگونگی راهنمایی و مشاوره رساله باید روشن باشد. از استثنائات همیشه موجود و همیشه مؤید وجود قاعده و رویه مرسوم که بگذریم دانشجو به جز اخذ امضا جهت برگزاری جلسه دفاعیه، نوعاً هیچ کاری در هیچ مرحله از رساله به استاد(ان) مشاور ندارد. در مورد استاد راهنما، اگر وی به‌واسطه ملاحظاتی کاملاً غیرمعرفتی، به دانشجو تحمیل شده باشد، دانشجو نوعاً به یکی دو جلسه ملاقات صرفاً صوری و تشریفاتی از باب احترام و جهت اجتناب از برانگیختن شعله کین و انتقام وی بسنده خواهد کرد. اما اگر استاد راهنما تحمیلی نبوده، دانشجو خود با توجه به ملاحظات و محاسبات پیش‌گفته وی را انتخاب کرده‌باشد — آنچه بیشتر رخ می‌دهد — در این صورت حداکثر یکی دو جلسه تشریفاتی را که بیشتر جنبه ادای احترام دارد می‌توان انتظار داشت. شایسته‌است افزودن بر دو حالت فوق، حالت سومی را هم

متذکرشوم. گاه اتفاق می‌افتد که دانشجویی قواعد بازی انتخاب موضوع و انتخاب استاد راهنما را رعایت می‌کند تا از دردسر و درگیری اداری با گروه پرهیز کند لیکن، متفاوت از آن گروه بندها کاسب‌کار، تا حدی تمایل دارد بالاخره چیزی هم از قبل رساله یاد بگیرد. در این صورت، وی در اولین تلاش‌ها جهت اخذ قرار ملاقات به سرعت متوجه می‌شود که هیچ یا تقریباً هیچ انتظاری از استاد راهنمای خوش‌نام و خوش‌نمره‌اش نمی‌تواند داشته‌باشد. اگر قدری برای دانشجو احترام قائل شویم و گوش خود را با ضربان قلب و جانش تنظیم کنیم به وضوح نخواستهای گله‌مندانه محتاطانه‌اش را از اینکه هیچگاه نتوانسته جلسه‌ای مفصل با استاد راهنمایش داشته‌باشد خواهیم شنید.

(۳) چگونگی ارزیابی رساله

گمان می‌کنم اگر بخش‌های (۱) و (۲) را — چگونگی انتخاب و تصویب موضوع رساله و استادان راهنما و مشاور، و چگونگی انجام راهنمایی و مشاوره — مورد دقت نظر خود قرار داده باشیم در آن صورت خواهیم توانست چگونگی ارزیابی رساله را به راحتی پیش‌بینی کنیم. استادان راهنما در اکثر قریب به اتفاق موارد نه چندان وقت دارند هر فصلی را بلافاصله پس از نگارش با دقت ارزیابی کرده نظرات خود را در لابلای سطور یا حاشیه صفحات اعلام کنند تا دانشجو در فصول بعدی به آنها توجه کرده، دست کم موارد مورد توافق را رعایت کند، و نه، از آن بسیار بسیار ناگوارتر، چندان علاقه‌ای بدین کار دارد و یا نه احساس وظیفه‌ای می‌کند که چنین کند. در نتیجه، همساز و هم‌نواخت با فقدان جلسات مشورتی در مقاطع حساس و تعیین‌کننده رساله، دانشجو معمولاً بدون دریافت ارزیابی مکتوب استاد راهنما و هم مشاور، فصول رساله را یکی پس از دیگری می‌نویسد و پس از پایان، و عمدتاً از باب احترام، به استاد راهنما اطلاع می‌دهد که کار تقریباً یا کاملاً تمام شده و آماده دفاع است. در این مرحله، برخی استادان راهنما و صرفاً برای حفظ ظاهر اظهار تمایل می‌کنند که کار تمام شده را ببینند. عمده فایده این حفظ ظاهر عموماً این است که جلسه دفاعیه

را چندین ماه به تأخیر می‌اندازد! و این یعنی، عموماً این رساله‌ها ماه‌ها روی میز استادان معظم پرمشغله خاک می‌خورد. و در نهایت، این فقط پیگیری‌های منظم و در عین حال مؤدبانه دانشجویان است که باعث می‌شود بالاخره جلسه دفاعیه بدون کمترین بازخورد مکتوبی از ناحیه استادان راهنما و مشاور تشکیل شود. اما حتی در ماجرای حفظ ظاهر هم بعضاً با استادان راهنمایی مواجه می‌شویم که هم وجدان‌شان پاک‌تر و آرام‌تر و هم احساس تعهد اجتماعی یا اعتقادی‌شان تحجریافته‌تر از این است که در این بازی کوچولو وارد شوند!

(۴) چگونگی برگزاری جلسه دفاعیه

اگر ماجرای وضعیت رساله‌ها را تا اینجا با تأمل پی گرفته باشیم چندان در انتظار رویداد خاصی نباید باشیم. استادان راهنما در برخی مواقع با مشورت با استاد(ان) مشاور، و گاه با مشورت خود دانشجوی(ان) و گاه رأساً دست به انتخاب استاد(ان) داور می‌زنند. در اینجا لازم است تمایزی میان رساله‌های ارشد و دکتری قائل شویم. معمولاً، هیئت داوران رساله‌های ارشد مرکب است از استاد راهنما، استاد مشاور، و استاد داور از درون همان گروه دانشگاهی. نیز، هیئت داوران رساله‌های دکتری نوعاً مرکب است از استاد راهنما، دو استاد مشاور، یک استاد داور از بیرون دانشگاه، یک استاد داور از درون همان گروه، و بعضاً استادی به عنوان نماینده تحصیلات تکمیلی دانشکده. مجموعاً شش نفر.

همچون تمام موارد فوق، از استثنائات که بگذریم جلسات دفاعیه ارشد و دکتری عموماً در یکی دو هفته باقیمانده به پایان مهلت دفاع برگزار می‌شود و در آن یکی دو هفته اساتید 'آشنای فن' و 'صاحب‌اهلیت'، در چندین جلسه دفاعیه ایفای نقش می‌کنند. در برخی استاد راهنمایند، و در پاره‌ای دیگر استاد مشاور، و در برخی دیگر استاد داور. حاصل جمع این شرایط این است که عموماً اساتید راهنما و مشاور و داور بدون مطالعه کامل رساله در جلسه دفاعیه شرکت می‌کنند. امکان دارد این وضع به نظر بعید و یا حتی غیرممکن آید. لیکن کاملاً امکان‌پذیر

است. همچون ماجرای حفظ ظاهر نزد دانشجو، این بار برای حفظ ظاهر نزد سایر دانشجویان علاقه‌مندی که در جلسه دفاعیه حاضر می‌شوند، بازی کوچولوی دیگری اجرا می‌شود. این بازی البته در جلسه دفاعیه ارشد بسیار آماتوری‌تر و در جلسه دکتری باطمأنینه و آداب و اطوار بیشتری برگزار می‌شود. در این بازی کوچولو، هر یک از اعضای هیئت داوران به طرح یکی دو سؤال بسنده می‌کند و به‌گونه‌ای برای سؤالاتش مقدمه‌چینی می‌کند که دانشجویان و سایر حضار که متن را در اختیار ندارند و نخوانده‌اند تصور می‌کنند استاد معظم پس از صرف وقت زیاد و خواندن دقیق متن، آن سؤالات را مطرح کرده‌است. و اگر سؤال بیشتری نمی‌کند صرفاً به‌جهت رعایت وقت دیگران است. اما یک نفر بسیار مهم است که خیلی خوب می‌داند و یا خوب می‌فهمد که کل ماجرا نمایشی بیش نیست. و آن خود دانشجویی است که قرار است از این تنور که بیرون می‌آید صاحب‌نظر یا صاحب‌نظریه شده‌باشد و بتواند در تولید علم و رفع معضلات نظری حوزه خود گامی بردارد.

نکاتی چند در اینجا قابل توجه است. اولاً، **در عموم موارد** استاد(ان) داوری انتخاب می‌شود که یا حسن سابقه‌ای در جلسات دفاعیه از او وجود دارد و یا می‌توان به نحوی از حسن سلوک او در اجرای نرم و آرام نقش خود مطمئن بود. ثانیاً، **عموماً** هیچکس را نمی‌توان در هیئت‌های داوران یافت که رساله را از صدر تا ذیل به‌دقت خوانده باشد. ثالثاً، حتی اگر یکی از اعضای هیئت داوران رساله را تماماً و با دقت خوانده باشد بسیار نادر است که بخواهد دانشجو را به‌طور جدی و نه نمایشی مورد تحدی و مباحثه قرار بدهد. به‌علاوه، حتی اگر چنین خواست بسیار نادری وجود داشته‌باشد بسیار بسیار نادر است که اساتید گرانسنگِ حاضر چنین رفتاری را تحمل کنند. از پیش **به‌طور ضمنی** توافق‌ها صورت گرفته است. رابعاً، این امر به‌عنوان سنتی تقریباً نقض‌ناپذیر جاافتاده‌است که رساله‌ای که قدم در جلسه دفاعیه می‌گذارد سرافراز و سربلند بیرون می‌آید. رفع اشکالات ویرایشی، مرتب‌کردن ترتیب فهرست منابع، رفع اشکالات املائی، و اضافه‌کردن این یا آن اثر به فهرست منابع از جمله رایج‌ترین مواردی است که پس از تبریک و هنگام پذیرایی از حضار، استاد راهنما و یا مشاور خصوصی به دانشجو متذکر می‌شود. اضافه‌کنم که

در حدود بیست سال گذشته، هرگز نشنیده‌ام که رساله‌ای رد شده باشد و یا چنان مورد نقادی جدی قرار گرفته باشد که لازم شود پس از تجدیدنظر اساسی مجدداً در جلسه دفاعیه دیگری مورد بحث و ارزیابی واقع شود. خامساً، این رویه نیز در اکثر جلسات رعایت می‌شود که اعضای هیئت داوران روی هم رفته با توجه به نمره استاد راهنما نمره خود را می‌دهند. سادساً، به قدری فرجام جلسات دفاعیه روشن و قطعی است که در بسیاری از دفاعیه‌های حتی دکتری، نه تنها اعضای خانواده دانشجو، بعضاً، شامل همسر و فرزندان خردسال و نوجوان دانشجو، حضور دارند که بعضاً دوربین عکاسی یا فیلمبرداری اکثر لحظات مهم و به یاد ماندنی این نمایش را ثبت و ضبط می‌کند. و بالاخره، به زحمت جلسات دفاعیه رساله دکتری از دو ساعت تجاوز می‌کند. و اگر تصادفاً استاد سنت شکنی در نمایش بر خورده باشد و چون خلان خلاف قاعده سؤالات پیاپی خود را مطرح کند و به علاوه خواهان پاسخ یکایک آنها باشد تلویحاً با انواع ایما و اشارات اعتراض آمیز سایر اعضای هیئت داوران مواجه می‌شود که همگی قرارها و جلسات دیگری دارند که باید به آنها برسند. شاید باور کردنی نباشد که در برخی موارد سالن مربوطه به نحوی رزرو می‌شود که سر ساعتی باید تخلیه شده تحویل گروه دیگری شود. آیا به راستی معنای یکایک این اعمال و عادات روشن نیست؟ آیا اینک تا حدودی روشن نشده که چرا پس از فراخوان جنبش نرم افزاری هیچ اتفاقی نیافتاد؟ و چرا سال‌ها پیش از فراخوان مذکور هیچ اتفاقی نمی‌افتاد؟ و چرا، در نتیجه، تا آینده‌هایی نسبتاً دور هم هیچ اتفاقی نخواهد افتاد؟

(۵) چگونگی و کیفیت حاصل کار

از آن جهت که مطابق عرف بین‌المللی از رساله‌های ارشد انتظار هیچ نوآوری وجود ندارد و در واقع منظور بیشتر این است که دانشجو توانمندی پیدا کند که هم آراء و اندیشه‌هایی را خوب و دقیق فهم کند و آنها را به طور مستشهد بازسازی کند و سپس نقدهای جدی به آنها را هم خوب بفهمد و هم به درستی بازگو کند، از بررسی این رساله‌ها درمی‌گذریم.

اما رساله‌های دکتری، رساله‌هایی که نخستین اثر پژوهشی بزرگی است که دانشجو زیر نظر استاد یا استادانی به‌ثمر می‌رساند. لازم است مقدمتاً بگوییم که مطمئناً، **شکل** و چهارچوب پژوهش‌های دکتری در علوم طبیعی، پزشکی، و مهندسی تفاوت آشکاری با علوم انسانی و اجتماعی دارد. ایضاً، گمان نمی‌کنم بتوان شکل و ساختار پژوهش‌های درون هر یک از خانواده‌های انسانی و اجتماعی را کاملاً و یا عمدتاً همسان و همساختار دانست. با این وصف، بینشی بنیادین به من می‌گوید همه آنها از یک جهت بسیار مبنایی شباهت ماهوی دارند و آن اینکه **در عموم رساله‌های دکتری کار جدی و نوآورانه‌ای مشاهده نمی‌شود**. زیرا نوعاً دانشجو در تمام حوزه‌های تخصصی نه برای کار نوآورانه تربیت شده‌است و نه نوعاً از وی چنین کاری خواسته می‌شود.

اما چرا دانشجویان تمام حوزه‌های تخصصی برای نوآوری و شجاعت نظری تربیت نمی‌شوند و از ایشان چنین کاری هم خواسته نمی‌شود؟ زیرا آن بینش بنیادین می‌گوید عالمان طبیعی، پزشکی، و مهندسی — همان مربیان تعلیم و تربیت دانشجویان دکتری — همان **قدر عضو** و محصول و متأثر از جامعه و فرهنگ وسیع مشترک جامعه‌مان هستند که عالمان انسانی و اجتماعی. **عموم عالمان** ابتدائاً و پیش از یافتن تخصص در حوزه‌ای خاص، در بستر و زمینه فرهنگی و اجتماعی مشترکی رشد کرده به سن دانشجویی می‌رسند. و سپس در بستر و زمینه اجتماعی **مشترکی** بنام دانشگاه پرورده می‌شوند. این زمینه اجتماعی خاص‌تر، ضمن دادوستد و تعامل با زمینه عام و وسیع فرهنگی مشترک‌مان، هنجارها و ارزش‌ها و بینش‌هایی را به‌نوبه خود در قلب و جان دانشجو پرورش می‌دهد یا پژمرده می‌کند. برخی از ارزش‌ها و بینش‌های موجود پیش از ورود به دانشگاه را سست می‌کند، پاره‌ای را از ریشه درمی‌آورد، و برخی را تغذیه و تقویت می‌کند: و همزمان، برخی از ارزش‌ها و بینش‌ها را از نو در قلب دانشجوی نوپا می‌کارد و ظرف سالیانی که دانشجو در آن زمینه و بستر تنفس می‌کند آبیاری و تنومند می‌کند. واضح است که آن زمینه فرهنگی-اجتماعی وسیع مشترک و آن زمینه فرهنگی-اجتماعی مشترک خاص‌تر (همان دانشگاه) هیچگاه در تأثیرگذاری پرنفوذ و عمیق خود در لایه‌های قلب موجوداتی که در دامان خود دارند

تبعیض و تفاوت قائل نمی‌شوند. امکان دارد برخی یا معدودی از ما در مواقعی نسبت به تأثیرگذاری‌های مثبت یا منفی آن در زمینه بسیار تأثیرگذار، مصونیت‌هایی ژرف یا سطحی داشته‌باشیم و یا مقاومت‌هایی کم یا زیاد از خود نشان‌دهیم. اما دقت کنیم! صرف‌نظر از تبیین ما از چگونگی پیدایش یا رویش آن مصونیت‌ها و مقاومت‌های قلبی، همچنین صرف‌نظر از تبیین ما از میزان آن مصونیت‌ها و مقاومت‌ها، صرف‌نظر از تبیین بعد از واقعه درباره چرایی توفیقات و هزیمت‌های مصونیت‌ها و مقاومت‌ها، و بالاخره صرف‌نظر از ارزیابی ما از مثبت یا منفی بودن مصونیت‌ها و مقاومت‌های ما، در یک امر، اما، هیچ تردیدی نمی‌توان داشت و آن اینکه آن دو زمینه در اعمال تأثیرگذاری و تعیین‌بخشی‌های تقویمی خود بر فرزندان مطلقاً به‌نحو گزینشی یا تبعیضی عمل نمی‌کند. به عبارت دیگر، دو زمینه فرهنگی اجتماعی تأثیرگذار همان‌قدر و به همان نحو و شیوه در تقویم و تعیین رفتار و احوالات قلبی (انفسی) و اجتماعی اقتصادی (آفاقی) عالمان حال و آینده انسانی و اجتماعی نقش و نفوذ دارند که در عالمان حال و آینده طبیعی، پزشکی، و مهندسی. و نظر به اینکه این عالمان همگی خود نوعاً عموماً محصول و مولود همان دو زمینه فرهنگی اجتماعی مشترک هستند تربیت‌شدگان آنها و محصولات تربیت‌شدگان شان — همان رساله‌های دکتری — بنیاداً ماهیتی همسان و همسنگ دارند: عموم آنها فاقد نقادانه‌های بنیانی و یا نوآوری‌های مبنایی یا بنایی هستند.

با توجه به آنچه تاکنون درباره تعامل میان اساتید، تعامل میان اساتید و دانشجویان، تعامل میان خود دانشجویان، وضعیت اشتغال بیرون از دانشگاه دانشجویان دکتری، وضعیت دروس تحصیلات تکمیلی و نحوه ارزیابی آنها، چگونگی انتخاب و تصویب موضوع رساله و استادان راهنما و مشاور، چگونگی انجام راهنمایی و مشاوره، چگونگی ارزیابی رساله، و چگونگی جلسات دفاعیه از رساله به تفصیل گفته‌شد آیا غیرمنتظره است اگر قائل شویم رساله‌های دکتری، به‌ویژه در حوزه‌های پرتحذتی نظری، عموماً مشتمل است بر نقل انبوهی از اقوال، شرح برخی از آنها، و بعضاً ذکر نام شخصیت‌ها و آثار مشهور و مطرح، و نقل قولی کوتاه و جذاب از آنها، قولی که معمولاً ربط جدی و

مهمی به زمینه مطالب و مباحث ندارد؟ به ندرت می توان در رساله های دکتری، اصلی، نظریه ای، آموزه ای، قاعده ای، بینشی، سنتی یا مکتبی را یافت که دانشجو پس از بازسازی مستشهد و مستند آن، آن را مورد نقدی، جرح و تعدیلی، اصلاح و اکمالی، و یا نفی و ردی قرار داده باشد. صرف نظر از رساله دانشجویان استثنائی و خلاف قاعده نادر، آنچه متأسفانه باید درباره رساله های دکتری اعتراف کرد این است: در مجموع، تحلیل و نقادی و اظهار نظر یا نظریه، قریب به صفر!

محور سوم: مجلات علمی-پژوهشی

این محور در پنج بخش سازماندهی شده است: ۱. خاستگاه و فلسفه وجودی فصلنامه های موسوم به علمی-پژوهشی، ۲. ترکیب هیئت داوران یا تحریریه علمی، ۳. روند ارزیابی مقالات. ۴. عدم همکاری اساتید پیشکسوت، ۵. نقش و تأثیر این قبیل فصلنامه ها.

۱. خاستگاه و فلسفه وجودی فصلنامه های موسوم به علمی-پژوهشی

نخستین سؤالی که باید طرح کنیم این است که این فصلنامه ها چه کارکردی دارند و چه نیازی را برآورده می کنند؟ پاسخ متأسفانه این نیست که بالاخره پژوهش هایی که اساتید عادتاً و از روی وظیفه انجام می دهند لاجرم باید در جایی انتشار و در معرض بهره برداری علاقمندان قرار گیرد، پژوهش هایی که طبعاً هر کدام محصول کاوشی است جهت پاسخ دادن به پرسشی، یا شناختن پدیداری، یا رفع معضله یا نقصانی، و یا برآوردن نیازی یا آرزویی. زیرا *عموم اساتید نه چندان عادت به پژوهش دارند و نه، از آن بسیار مهم تر و مبنایی تر، چنین احساس وظیفه ای می کنند.* امکان دارد به نظر آید که اما ما شاهد هستیم که بالاخره آنها مطالبی را می نویسند و نام آن را مقاله می گذارند و سپس در جایی بنام فصلنامه علمی-پژوهشی منتشر می کنند. آری! چنین است. لیکن شایسته است بدانیم که این مقالات *عموماً* صرفاً برای ترفیع سالیانه و ارتقاء مقام نوشته می شود. و این ترفیعات و ارتقائات است که موجب افزایش حقوقی افزون بر افزایش حقوق سالیانه

عمومی است.^۱ امکان دارد به نظر برخی چنین آید که این امر مشکلی ندارد. اما از قضا و به نحوی بسیار بنیانی خیلی هم اشکال دارد: بزرگ‌ترین آفت این قبیل مقالات این است که برای ترفیع و ارتقاء نوشته می‌شود و نه به قصد و نیت پژوهشی و رفع نقصانی و برآوردن نیازی و دفع نقطه کوری یا جهلی.

امکان دارد به نظر برخی چنین آید که اما حاصل امر تفاوتی نمی‌کند و عاقبت الامر مطلب مکتوب مورد ارزیابی قرار می‌گیرد. و پاسخ این است: اینکه مقاله‌ای به نیت رفع مشکلی یا نیازی یا ابهامی یا پاسخ به پرسشی نوشته شود که برای خود پژوهشگر موضوعیت دارد و او را مسأله‌دار کرده است و یا صرفاً به نیت ترفیع و ارتقاء نوشته شود تفاوت زیادی در حاصل امر ایجاد می‌کند. آری! مطلب مکتوب بالاخره، ارزیابی می‌شود لیکن با توجه به فضای حاکم بر ماجرای مقاله‌نویسی، ارزیابی‌ها هم عموماً در همان فضای حاکم و با توجه به همان نیت مقاله‌نویسی صورت می‌گیرد. نوعی همخوانی و سازگاری نانوشته و اعلام‌نشده لیکن مبنایی میان نیت نگارش آن نوع مقالات و نحوه ارزیابی آنها وجود دارد!

گفتم عموم اساتید نه چندان عادت به پژوهش دارند و نه، از آن بسیار مهم‌تر و مبنایی‌تر، چنین احساس وظیفه‌ای می‌کنند، و اینک باید بیافزایم که نه عموماً می‌دانند پژوهش چیست و چگونه موجودی است. به کرات با اساتید کهنه‌کار و پرسابقه معروف در برخی حوزه‌های تخصصی مواجه شده‌ام که به صراحت، اما نه به کرات و علنی، اظهار می‌کنند که وظیفه و شأن ایشان فقط این است که اقوال مشاهیر حوزه خود را بشناسند و به شاگردان‌شان بیاموزند. این قبیل اظهارات اغلب از استادان بنامی شنیده می‌شود که طی حدود سه دهه هزاران دانشجو به خود دیده‌اند و ده‌ها تن از شاگردان‌شان در همان حوزه‌ها اینک استاد هستند. اینک چندان دشوار نیست که دریابیم استادانی که شاگردی چنان استادانی را کرده‌باشند چه میزان امکان دارد تلقی روی هم‌رفته مقبول و مرسوم

۱. روشن است که انگیزه افزایش حقوق دست‌کم برای کثیری از استادان علوم پزشکی و نیز برخی استادان مهندسی ابدأ صادق نیست. اینکه این انگیزه چه میزان و برای کدام شاخه‌ها از حوزه علوم طبیعی نیز صادق است از حوصله و هدف این مقاله خارج است.

از امر پژوهش داشته‌باشند. گمان می‌کنم این سخن به مقدار بسیار مؤثر و ژرفی نه تنها وضعیت تحصیلات تکمیلی به‌ویژه در حوزه‌های نظری‌تر، و نیز وضعیت تعامل و تضارب آراء و انظار را، یعنی محور اول و دوم این مقاله، تبیین می‌کند که گام بلندی در جهت توصیف فصلنامه‌های موسوم به علمی-پژوهشی برمی‌دارد.

۲. ترکیب هیئت داوران یا تحریریه علمی

مروری بر فصلنامه‌های علمی-پژوهشی دو حوزه پایه‌ای علوم انسانی و علوم اجتماعی الگویی را برجسته و آشکار می‌کند:^۱ علاوه بر اساتیدی روی هم‌رفته ناشناخته از همان گروه دانشگاهی، نوعاً نام پیشکسوتان و سابقه‌داران حوزه تخصصی مرتبط با فصلنامه در فهرست اعضای هیئت داوران یا هیئت علمی فصلنامه به چشم می‌خورد. حضور و نقش اساتیدی از گروه دانشگاهی بانی فصلنامه کاملاً روشن است. بار اصلی اداره و چرخه کار فصلنامه عمدتاً بر دوش آنهاست بدون آن که اسم و رسم‌شان در هیئت داوران فصلنامه کمترین اعتبار و اهمیتی بدان فصلنامه ببخشاید. در برخی موارد، گروه دانشگاهی‌ای که در واقع بانی فصلنامه است سعی بلیغ و گاه تحقیرآمیزی را بذل می‌کند تا برخی اساتید ترجیحاً نام‌آور اروپایی و آمریکای شمالی را در میان هیئت علمی خود ذکر کند. و بعضاً نیز تلاش می‌شود موافقت استادان ایرانی شاغل در دانشگاه‌های اروپایی و آمریکای شمالی جلب شده نامشان در فهرست هیئت علمی فصلنامه گنجانده و ذکر شود.

امکان دارد به‌نظر برخی چنین آید که از میان همه اقدامات، این یکی قطعاً کار مثبتی است و موجب افزایش اعتبار و قدرت علمی فصلنامه‌های دانشگاهی می‌شود. صورت یا شکل کار — یعنی، دعوت از پیشکسوتان داخلی و نیز اساتید بعضاً نام‌آور فرنگی و اساتید ایرانی شاغل در دانشگاه‌های فرنگی — همچون صورت ظاهر بسیاری از اعمال و افعال دیگر آدمیزاد متأسفانه

۱. اینکه تا چه میزان می‌توان چنین حکمی را به سه حوزه علوم طبیعی، علوم پزشکی، و مهندسی اطلاق کرد نیازمند کاوش مستقلی است که امیدوارم رادمردان پژوهشگری از آن سه دیار بدان قیام کنند.

تعیین کننده نیست. آنچه اما فوق العاده تعیین کننده است نیت یا هدف از آن اعمال و افعال است. در این مورد خاص، باید با کمال تأسف اذعان کنم که *تلاش برای گنجاندن نام پیشکسوتان داخلی و اساتید فرنگی و اساتید ایرانی شاغل در فرنگستان علی الاصول و بنیاداً به نیت آراستن ویتترین و تزیین سردر فصلنامه است تا چشمگیری و جاذبه لازم و حیثیت و اعتبار مطلوب اما مفقود ندارک شود*. و این یعنی، اساس کار بر این است که مقاله‌ای در حوزه فوق تخصصی این قبیل استادان برای ارزیابی به ایشان ارسال نشود. البته، پرواضح است که در مورد فرنگیان این امر استثناء ناپذیر است، در حالی که در مورد استادان شاغل در فرنگستان و پیشکسوتان می‌تواند استثنائاتی بسیار بسیار نادر بردارد. آنچه اما باید بر آن تأکید بسیار کرد این است که قاعده و بنا بر عدم رجوع به آنهاست.

به عوض اعتراض و برآشفتن و کین‌توزی‌های خبیثانه اما ظاهراً مؤدبانه سعی کنیم این قبیل دردهای عمیق را بشناسیم و بپذیریم که ما، و یا دست کم اغلب ما عالمان دانشگاهی و حوزوی همچون سایر صنوف، فوق العاده به کارهای چشم‌پرکن و چشم‌نواز علاقه داریم. آری! چندان علاقه نداریم بنشینیم و صرف‌نظر از ظواهر امور تدبیر کنیم که *چه باید کرد تا فصلنامه‌مان توانمند و پرحیثیت شود*. بلکه تعلق عموم ما این است که *تدبیر کنیم که چه باید کرد تا فصلنامه‌مان توانمند و پرحیثیت جلوه‌کند*. این درد، دردی سرطانی است که جا دارد گناه کبیره دیگری و

بلکه گناه اکبری برای بیان عمومیتش مرتکب شوم: *این از جمله غده‌های سرطانی بسیار بزرگ جامعه ایرانی معاصر ماست که بیش و پیش از هر چیز جلوه هر سیاست، طرح، برنامه، تصمیم و تدبیر، و نطق و بیانیه را ملاحظه و محاسبه می‌کنیم*. و روشن است که هر چه این جامعه اسلامی‌تر^۱ شود این غده ضعیف‌تر و نحیف‌تر می‌شود. و اگر چه شدت و ضعف هر غده

۱. و مرادم از اسلامی‌تر، بیش و پیش از هر چیز یعنی قرآنی‌تر. و مرادم از قرآنی‌تر، یعنی خدا‌باورتر و سپس آخرت‌باورتر! و مرادم از خدا‌باوری و آخرت‌باوری هر چه بیشتر، یعنی باور هر چه عمیق‌تر قلبی به "کفی بالله شهیداً" و "کفی بالله حسیباً" است.

سرطانی جابه‌جا کمتر یا بیشتر است، خوب است قدری در رفتار رجال سیاسی، در سکنت دانشگاهیان و حوزویان، در اقدامات شهرداری‌ها، در کار ارباب رسانه ملی و انواع جراید برای مدتی نسبتاً طولانی ریزتر و دقیق‌تر شویم تا حیرت‌مان از این سخن تبدیل به عبرت و سپس ان‌شاءالله موجب درمان شود.

۳. روند ارزیابی مقالات

اگر بر این تصور هستیم که سردبیران با بررسی و ارزیابی اجمالی مقاله‌ای آن را معمولاً برای یکی از اعضای هیئت داوران منتخب فصلنامه که در آن حوزه فوق تخصصی کار کرده می‌فرستد، در اشتباهیم. اگر هم بر این تصور هستیم که وی مقاله را معمولاً برای یکی از داوران صاحب فوق تخصصی در زمینه مقاله نمی‌فرستد باز هم در اشتباهیم! ظاهراً دچار تناقض گویی شده‌ام. اما عجله نباید کرد زیرا ماجرا از این قرار است که سردبیران عموماً انواع ملاحظات و جوانب را لحاظ می‌کنند به طوری که فرجام آن لحاظ کردن‌هاست که معین می‌کند مقاله برای اهل فن خبره‌ای فرستاده شود تا آن را به طور جدی و عالمانه ممیزی و داوری کند و یا، برعکس، برای داوری فرستاده شود که در آن زمینه بسیار خاص، نه اصلاً کار کرده و، از آن بدتر، نه وقت و حوصله و وظیفه‌شناسی لازم را دارد تا، به‌رغم بی‌اطلاعی، کل مقاله را صبورانه بخواند و اظهار نظر کند. بدین ترتیب، برآیند اعمال انواع ملاحظات و جوانب نوعاً فرامعرفتی و یا غیرمعرفتی است که تعیین می‌کند مقاله برای کدام داور فرستاده شود.

ملاحظات و جوانبی که عموماً سردبیران فصلنامه‌های علمی-پژوهشی اعمال می‌کنند پیچیدگی‌های غامض و فوق تخصصی‌ای ندارد که غور و تأمل در آنها فقط مایه سردرگمی بیشتر شود. آنها، نه کم و نه بیش همان نوع ملاحظاتی است که عموم اصناف و اقشار دیگر جامعه در تعاملات ذوابعاد و پرتنوع اجتماعی خود اعمال می‌کنند! اگر بر این

تصور هستیم که عالمان دانشگاهی و ایضاً عالمان حوزوی در مقام ارزیابی مقاله‌ای و یا بعضاً کتابی جهت انتشار به معیارها و موازینی در عالم ملکوت متوسل می‌شوند و به‌نحو ملکوتی هم آنها را اعمال می‌کنند به‌نحو **مضاعفی** در اشتباهیم. ذره‌ذره وجود عموم عالمان از ذره‌ذره تعلقات و آمالی ساخته و ترکیب‌شده که ذره‌ذره وجود عموم سایر اقشار جامعه. و به‌علاوه، یکایک معیارها و موازین عالمان همان‌قدر عموماً حاصل و برآیند آن تعلقات و آمال است که از آن عموم سایر اقشار جامعه. و هنگام **اعمال** آن معیارها و موازین بدین طریق حاصل‌شده، عالمان همان‌قدر مجری و فرمانبردار تعلقات و آمال خود هستند که عموم سایر اقشار جامعه.

امکان دارد ظریف نکته‌سنجی متذکرشود که اما ما بعضاً با عالمانی در گذشته یا حال مواجه می‌شویم که هم خودشان و هم معیارها و موازین‌شان و هم اعمال آن موازین‌شان با اکثریت یا عمومی که در بالا شرحش گذشت تفاوت دارند. آری! چنین است! لیکن مگر با همین‌گونه از اقلیت‌های کوچک خلاف قاعده میان عامه مردم در گذشته و حال مواجه نمی‌شویم؟ موضع ابداً این نیست که اینجا و آنجا در طول تاریخ ما با موارد اعوجاجی سنت‌شکن و خلاف قاعده و روند عمومی میان عالمان، مواجه نمی‌شویم. **موضع بنیانی این است که عالمان با عوامان از جهت گران‌باری تعلقات و آمال، خواه تعلقات و آمال الهی باشد خواه شیطانی، خواه رحمانی باشد خواه نفسانی، خواه دنیوی باشد خواه اخروی، مطلقاً هیچ تفاوتی ندارند!**^۱ پرواضح است که این موضع بدین معنا نیست که عالمان به‌لحاظ حرفه همان می‌سازند و می‌بافند و می‌فروشند که سایر صنوف جامعه. واضح است که هر کس از هر صنف و قشری که باشد و به هر نسل و عصری و به هر قوم و قرنی که تعلق داشته باشد کالایی را در تعاملات پیچیده و متنوع خود عرضه می‌کند. **اصلاً و ابداً این مهم نیست که انسان چه عرضه می‌کند، مقاله و کتاب و نطق و سخنرانی یا**

۱. تفصیل و تحکیم این موضع را باید در قرآن حکیم جست. و تشریح و تحلیل آن را شاید بتوان در **کتاب سرخ**، از همین قلم، یافت.

سیم و پیچ و میخ یا قرص و شربت و آمپول یا اطعمه و اشربه یا اسب و استر و خودرو یا پشم و پارچه و تن پوش، مهم این است که چگونه عرضه می‌کند و چرا عرضه می‌کند؟^۱

ماحصل کلام اینکه استادان پیشکسوت و نامدار داخلی، استادان فرنگی، و استادان فرنگ‌نشین نوعاً نقشی در ارزیابی مقالات ندارند. در عمل مقالات پس از اعمال ملاحظات و جوانب مورد نظر سردبیران به دست استادان غالباً غیرمتبحر و نوعاً تازه کار سپرده می‌شود. ارزیابی‌ها نوعاً با تطویل قابل توجهی مواجه می‌شود. و شاید باورکردنی نباشد که در برخی موارد داور صرفاً با نگاهی به مقدمه و مؤخره و فهرست منابع، و وقوف به کیستی نویسنده یا نویسندگان مقاله تصمیم نهایی خود را می‌گیرد و آن تصمیم را به نمرات بخش‌های مختلف ورقه ارزیابی سرشکن می‌کند! مدعی نیستیم که این نحو ارزیابی سرنوشت تمام مقالات علمی-پژوهشی است لیکن شواهد و قرائن مختلف و متعدد بینشی تأثیرگذار، از جمله نگرش جمیع استادان به بی‌اهمیتی یا کم‌اهمیتی امر ارزیابی مقالات، نگرش استادان به فلسفه وجودی مقالات، اعمال و دخول ملاحظات اغلب غیرمعرفتی سردبیران، نگرش جمیع استادان به نقش و جایگاه فصلنامه‌ها، و علل دیگری که در پی شرح آنها خواهد آمد، جملگی امر ارزیابی را علی‌الغالب مسامحه‌آمیز و غیرحرفه‌ای کرده است.

۴. عدم همکاری اساتید پیشکسوت

در این زمینه پیچیدگی زیادی وجود ندارد. عموم اساتید پیشکسوت و استخوان خرد کرده نه در جلسات هیئت تحریریه علمی حضور می‌یابند و نه همان‌طور که پیشتر گفته شد در امر ارزیابی مقالات سهم و نقش جدی و تأثیرگذاری ایفای می‌کنند. گمان نمی‌کنم در این قضاوت کسی کمترین تردیدی روا کند، می‌ماند تبیین و تعلیل آن. به‌راستی چرا استادان کارکشته و نامدار نوعاً دل به امر جمعی فصلنامه‌های پژوهشی نمی‌دهند؟ پیش از هر چیز باید تصریح کنم که نه همه استادان کارکشته و ورزیده، نامدارند. و نه همه استادان نامدار، کارکشته و ورزیده‌اند! و اضافه کنم

۱. ر.ک. به پاورقی صفحه قبل.

که جامعه‌عالممان همچون جامعه‌سیاستمداران و جامعه‌عامه و عوام ما حاوی ویژگی‌های حیرت‌انگیز و مصیبت‌باری است.

و لابد روشن است که چرا چنین است و چرا نمی‌تواند غیر از این باشد. زیرا جامعه‌عالممان و جامعه‌سیاستمداران — از هر صنف و خط و گرایشی — در آسمان‌ها و فضاها ی خالی از فرهنگ و جامعه رشدونمو نکرده‌اند و نمی‌توانستند چنین کنند. در آن قلمروهای بسیار روح‌انگیز فقط ملائکه می‌توانند باشند و بقاء پیداکنند. اما ما انسان‌ها، انسانیم! و بخوایم یا نخواستیم پا در قوم و قبیله و فرهنگ و جامعه‌خاصی داشته‌ایم و لاجرم کماکان خواهیم داشت. منکر آن نیستم که اینجا و آنجا برخی یا نوادری با چنگ‌زدن به حبل و ریسمانی غیرجامعه‌زاد، غیرتاریخ‌زاد، و غیربشری، کمتر یا بیشتر خود را از پیوستگی‌ها و وابستگی‌های فرهنگی-اجتماعی-تاریخی خاصی فارغ کرده و خواهند کرد. و سخن هم این نیست که چهارچوب‌ها و زمینه‌های فرهنگی-اجتماعی-تاریخی اقوام و قبایل همگی سراپا بشری و خالی از هر نوع عنصر الهی-ماورایی هستند. سخن این است که زمینه‌های فرهنگی-اجتماعی-تاریخی هر چه هستند و به هر نسبتی که گران‌بار از عناصر بشری و الهی باشند همه فرزندان خود — اعم از عالمان، حاکمان، قاضیان، هنرمندان، و سایر اصناف و اقشار — را به یک میزان مورد تغذیه و تربیت قرارمی‌دهند. این‌طور نیست که جامعه‌عالممان تافته‌جدا بافته‌ای از انسان‌های متعالی وارسته از حب دنیا و رهیده از جمیع تعلقات و تمنیات بشری و نفسانی باشند درحالی که جامعه‌سیاستمداران یا جامعه‌تاجران یا جامعه‌زارعان و کارگران جملگی غرق در نفسانیات و حب دنیا و رذایل باشند. چنین چیزی، خیلی ساده، محال است مگر الله (جلّ‌عزه و قدرته) اراده فرمایند که "انما امره اذا اراد شیئاً ان یقول له کن فیکون!"^۱

در پاسخ به سؤال "چرا استادان کارکشته و نامدار نوعاً دل به امر جمعی فصلنامه‌های پژوهشی نمی‌دهند؟" گفتیم جامعه‌عالممان حاوی ویژگی‌های حیرت‌انگیز و مصیبت‌باری است. از

۱. سوره مبارکه یس: آیه ۸۲ (جز این نیست که هرگاه امرش چیزی را اراده فرماید گویدش بشو! پس آن می‌شود).

جمله این ویژگی‌های بسیار مؤثر، نخست فقدان یک احساس جمعی است. احساس تعلق داشتن به گروهی اجتماعی، به طوری که اعتلا یا انحطاط آن گروه، اعتلا یا انحطاط خود دانسته شود و بالعکس. واضح است که این احساس همبستگی یا جمعی حدود و ثغوری دارد و نمی‌توان آن را امر بیکرانی دانست، که در این صورت نه از خود و نه از جمع چیزی باقی نخواهد ماند. اشتباه نکنیم! مراد از احساس همبستگی یا جمعی ابداً این نیست که عالمان باید در حوزه اندیشه و آراء، خود تابع جمع و گروهی باشند به طوری که آراء جمع یا اکثریت را همواره بر آراء و انظار خود ترجیح بنهند. ابداً! مراد به طور دقیق‌تر این است که فرد ضمن پایبندی و احترام به آراء و انظار مختار خود، بپذیرد که دیگران آراء و انظار مختار خود را دارند و به علاوه به آن آراء احترام بگذارد. و احترام گذاردن به آراء سایر عالمان هم تخصص هم، یعنی آنها را بشنود یا بخواند و در مواقع و مناسبت‌های مقتضی، در کمال متانت درباره آنها اظهار نظر کند. و خود را و آراء خود را در اوج **تک‌قله‌ای** از اندیشه‌های ناب و صائب ندانسته قابل جرح و نقد و رد سایر اعضای خانواده عالمان بداند. احساس جمعی یعنی احساس کند سایر عالمان و به ویژه عالمان حوزه تخصصی‌اش متعلق به یک خانواده هستند و در مقابل یکدیگر نوعی احساس وظیفه و مسئولیت داشته باشند. و این احساس وظیفه بیش از هر چیز در جامعه عالمان یعنی وظیفه اطلاع یافتن از آراء سایر عالمان، و چنانچه فرصت و مناسبت مقتضی فراهم شود اظهار نظر درباره آنها. لازم است متذکر شوم آنچه در اینجا درباره احساس جمعی میان عالمان گفته شد میزان کمینه آن احساس است.

اینک می‌خواهم تأکید کنم که **عالمان پیشکسوت ما، در هر یک از خانواده‌های انسانی، اجتماعی، طبیعی، پزشکی، مهندسی و نیز سایر خانواده‌ها، روی هم رفته و به نحو مصیبت‌باری فاقد آن احساس جمعی هستند.** اگر باور این ویژگی دشوار است خوب است از خود سؤال کنیم چند مورد سراغ داریم پیشکسوتی درباره اثری که حاصل زحمات چندین ساله همکسوت خود می‌باشد، نه از سر نشان دادن حماقت‌ها، جهالت‌ها، و اشتباهات ابلهانه وی، که حتی از سر تأیید و تحسین و یا تبادل نظر و احياناً رفع اشکالات و تکمیل و بهبود آن اثر دست به قلم برده‌است؟ پنج

اثر؟ سه اثر؟ یک اثر؟ البته امکان دارد برخی آثار را به‌واقع سراپا مشحون از جهالت و اشتباهات فاحش بدانیم. لیکن باید توجه‌داشت که همه آثار را ما اینگونه ارزیابی نمی‌کنیم و بنابراین می‌توانیم در مورد آثار متعددی در جهت تکمیل و اصلاح آن با نویسنده وارد تعامل شد. ثانیاً، حتی در مواردی که اثری را سراپا کج و معوج بینداریم باز هم می‌توان ضمن اجتناب از تحقیر و تمسخر و در کمال احترام و ادب به ارزیابی نقادانه آن پردازیم.

ویژگی مهم دیگر جامعه‌عالمان ما این است که در پاره‌ای مواقع، خیلی ساده، استاد نامدار و مشهور ما، با کمال شرمندگی، کارکشتگی و ورزیدگی مزعوم را ندارد. او توانسته با برخی بندبازی‌ها و چاپلوسی‌ها و آویزان شدن به این و آن رجل سیاسی عالیمقام و عالیجناب مقتدر، اسم و رسمی برای خود دست‌وپا کند. و البته روشن است که تمام ویژگی‌ها، بینش‌ها و عاداتی که از ابتدای این مقاله ذیل محورهای اول و دوم و سوم به تحلیل ارائه شد و نیز فقدان احساس جمعی، بر روی هم شرایطی را ایجاد می‌کنند که ظهور شارلاتان‌ها و یا شبه‌شارلاتان‌ها در آن تمهید می‌شود.

ویژگی مهم دیگر جامعه‌عالمان ما که به‌نحوی از پیامدهای فقدان احساس جمعی و همبستگی است وجود این بینش ویرانگر است: استادان کارکشته، همچون سایر استادان، **عموماً** بر این باورند که چه اهمیتی دارد که وقتی صرف‌شود تا برخی مقالات سست و ضعیف را که صرفاً به‌منظور ترفیع و ارتقاء نوشته‌شده حذف‌کنند. مقالاتی که عموماً نه خود مؤلف باور دارد که پژوهش درخوری انجام داده و نه هیچ فرد دیگری که با مقاله منتشرشده مواجه‌شود آن را کاری جدی و قابل‌مطالعه خواهد دانست. اینجا هم جلوی این مقالات گرفته‌شود آنها سر از ده‌ها فصلنامه‌قلابی دیگر درمی‌آورند. این بینش روی‌هم‌رفته چنان عمومیت یافته که همچون دور معیوبی امکان شکستن آن را بسیار دشوار کرده‌است. بینشی که با ضرب‌المثل‌هایی ضدارزشی و مخربی از قبیل "با یگ گل بهار نمی‌شود" تحکیم و توجیه می‌شود.

ویژگی مهم دیگر جامعه‌عالمان ما این بینش است که عالمان پیشکسوت **عموماً** بر این باورند که فصلنامه‌های علمی-پژوهشی را کسی جدی نمی‌گیرد که ما بر سر ارزیابی مقالات آن

صرف وقت و انرژی کنیم. در اینجا و پیش از پرداختن به آخرین بخش از محور سوم، مناسب است توجه کنیم که ویژگی‌های مهم جامعه‌عالمان به صورت‌های دیگری در سایر جوامع، همچون جامعه‌سیاستمداران، جامعه هنرمندان، جامعه پیشه‌وران، و امثال آنها، حضور و نفوذ دارد. و همین‌طور که در بالا تبیین کردم، این بدان روست که همه خرده‌جوامع در دامان جامعه بزرگ‌تر و مشترک‌مان تغذیه و تربیت می‌شوند.

۵. نقش و تأثیر فصلنامه‌های علمی-پژوهشی

گمان نمی‌کنم پاسخ به این سؤال نیازمند مذاقه‌های پیچیده و تحلیل‌های غامض باشد. کافی است ابتدا از خود سؤال کنیم ظرف یک، دو، پنج، یا ده سال گذشته، چند بار برای پژوهش‌های در دست اجرای خود و یا برای اطلاع از جریان‌ات پژوهشی جدید به این قبیل فصلنامه‌های علمی-پژوهشی مراجعه کرده‌ایم؟ سپس همان سؤال را از دانشجویان ارشد و به‌ویژه دکتری بپرسیم. سپس به‌نحو مناسبی همان سؤال را از استادان و همکسوتان خود بپرسیم. سپس در سطحی بسیار مهم‌تر و جدی‌تر، از مراکز مطالعاتی و پژوهشی‌ای که به‌نحوی حلقه واسط این پژوهش‌ها و سیاستگذاری‌ها، تصمیم‌گیری‌های اجتماعی-اقتصادی-سیاسی، و برنامه‌ریزی‌های ریز و درشت مملکتی هستند همان سؤال را پرسش کنیم. به عبارت دیگر، سؤال کنیم پژوهش‌های مندرج در این فصلنامه‌ها چه میزان در تغذیه و هدایت سیاستگذاری‌ها و برنامه‌ریزی‌ها و تصمیم‌های ریز و درشت در عرصه‌های مختلف اقتصادی، فرهنگی، سیاسی، مالی، مدیریتی، تربیتی، بهداشتی، درمانی، و صنعتی نقش و تأثیر داشته‌اند؟ آیا پاسخ‌ها به‌قدر کافی آشکارکننده نقش و تأثیر فصلنامه‌های علمی-پژوهشی ما نیستند؟ به‌نحو ملموس و اجرایی‌تر، آیا روشن نیست چه میزان دولت‌های پی‌درپی ما، مجالس ادوار مختلف، شورای نگهبان، شورای عالی قضایی، شورای عالی انقلاب فرهنگی، و این قبیل نهادها در سطوح راهبردی و سیاستگذاری‌های خود از پژوهش‌های این فصلنامه‌ها الهام و بینش گرفته‌اند؟

الهام‌گیری و بینش‌یابی جهت طراحی و تدوین سیاست‌های راهبردی، لوایح، و برنامه‌ریزی‌های کوتاه یا درازمدت توسعه و غیره، شاید از ابتدا انتظار بجایی نبوده‌است. شاید! بنابراین، بیاییم از خود سؤال دومی کنیم: چه میزان فصلنامه‌های علمی-پژوهشی در اعتلای فکر و فرهنگ ما دانشگاهیان، حوزویان، هنرمندان، و فرهنگیان، نقش و تأثیر داشته‌است؟ نیز سؤال کنیم چه میزان این فصلنامه‌ها به فکر و فرهنگ عمومی جامعه غنا بخشیده‌اند؟ به نظر من پاسخ دقیق و مسئولانه به این سه سؤال، بسیار مهم و کارساز است برای اینکه تکلیف یک رسم و رویه پرهزینه، به‌لحاظ وقت و انرژی و بودجه، را رقم خواهدزد.

اینک از خود سؤال کنید چند مقاله علمی-پژوهشی در فصلنامه‌های وطنی تاکنون خوانده‌اید که پس از اتمام توانسته باشید به این سؤال جواب‌دهید که: بالاخره موضع پژوهشگر چه بود؟ اگر این کار را نکرده‌اید توصیه اکید می‌کنم حتماً این وقت و انرژی را صرف کنید. باید اعتراف کنم گاه مقاله‌ای را دو سه بار با میزان دقت معهود خود خوانده‌ام و در پایان نتوانسته‌ام به خود بگویم بالاخره موضع خود پژوهشگر چه بود! شاید اشکالی در بنده یا انتظارات بنده یا توان فهم بنده باشد. با این وصف، یک بار دیگر توصیه اکیدم را تکرار می‌کنم.

شاید به‌نظر برخی چنین آید که لابد مشکل از کارشناسان، سیاست‌گذاران، تصمیم‌سازان، و قانون‌گذاران است که به فصلنامه‌ها مراجعه نمی‌کنند تا از این درّ و گهرها و مرواریدهای غلطان و الماس‌های نوربخش و بینش‌ساز بهره ببرند. شاید! اما لازم‌است به خود یادآور شویم همین جماعت برخی مجلات و نشریات ادواری را، که مطلقاً هیچکدام‌شان علمی-پژوهشی نیستند و هیچیک از مقالات‌شان از پیچ‌وخم هفت‌خوان داوری‌های طولانی فصلنامه‌های علمی-پژوهشی نمی‌گذرند تا انتشار یابند، با هزینه شخصی تهیه می‌کنند و به‌طور جدی، اگر نه بعضاً با ولع، برخی مقالات آن را می‌خوانند و یا بعضاً می‌بلعند. مقایسه کنید با فصلنامه‌های علمی-پژوهشی که نوعاً این یا آن دانشگاه با بودجه بیت‌المال انتشار می‌دهد و سپس مجاناً برای کثیری از کتابخانه‌های دانشگاهی و روابط عمومی و کتابخانه‌های نهادهای حکومتی ارسال می‌شود و مابقی هم پس از یکی دو سه سال

خاک خوردن زیر راه‌پله و یا در گوشه و کنار این یا آن اتاق متروکه یا انباری نمودن تحویل مرکز یا مؤسسه‌ای می‌شود برای خمیر کردن.

اینجا به راستی چه خبر است؟! از طرفی، مجلات غیر علمی-پژوهشی بعضاً با بهای سنگین با طیب خاطر و رضایت خریداری و خوانده می‌شود و سپس در لایه‌های گوناگون ارزشی-بینشی، و فکری-فرهنگی کثیری از دانشگاهیان، حوزویان، رجال و فعالان سیاسی درون یا بیرون حکومت، نمایندگان مجلس، فرهنگیان، و هر فرد آرمانگرایی فکور اهل مطالعه، بدون هیچ برنامه‌ریزی حکومتی، و بدون اتکاء به بودجه عمومی، تأثیرات خود را می‌گذارد. و از طرف دیگر، فصلنامه‌های علمی-پژوهشی دانشگاهی و اخیراً حوزوی را داریم که پس از برنامه‌ریزی‌ها و جلسات مشورتی متعدد استادان به زحمت درجه علمی-پژوهشی را از وزارت علوم کسب می‌کند، سپس با اتکاء به بودجه عمومی و با اعمال نظارت‌ها و آدابی ظریف و برداشتن گام‌های سنجیده و برگزاری جلسات هیئت داوران یا تحریریه منتشر می‌شود، و نهایتاً چند صد نسخه آن مجاناً برای تزیین قفسه‌های کتابخانه و خاک خوردن به کتابخانه‌های حکومتی ارسال می‌شود و الباقی باز هم برای خاک خوردن و نهایتاً خمیر شدن در این یا آن اتاق و انباری و زیرپله، انبار می‌شود.

اینجا به راستی کجاست؟! اینجا جایی است که در آن از عالی‌ترین سطح حکومتی فراخوان جهت ایجاد جنبش نرم‌افزاری تولید علم اعلام شده و قرار است حرکتی فراگیر و در سطوح مختلف صورت گیرد تا معضلات و مشکلات ذوابعد جامعه‌اش به‌مدد تأملات نظریه‌پردازانه بومی عالمان محقق دانشگاهی و حوزوی شناخته و حل و رفع گردد. لیکن یکی از بزرگ‌ترین و طبیعی‌ترین سفره‌های ارائه و عرضه آن نظریه‌پردازی‌ها همان فصلنامه‌های علمی-پژوهشی — همان‌طور که به تفصیل در آن کاوش کردیم — به‌نحو رقت‌انگیز و تأسف باری عموماً خالی و پوچ است. پیش از فراخوان هم عموماً خالی و پوچ بوده‌است. و همه قرائن و شواهد حکم می‌کند که کماکان تا آینده‌های نسبتاً دور هم عموماً پوچ و خالی خواهد بود.

اینک امیدوارم با بازشناسی درون‌کوانهٔ تفصیلی پارادایم علمی ایران تا حدود زیادی روشن شده باشد که: ۱. چرا سال‌ها پس از فراخوان جنبش نرم‌افزاری هیچ اتفاقی نیفتاده‌است؟ ۲. چرا سال‌ها قبل از فراخوان مذکور هیچ اتفاقی نمی‌افتاد؟ و ۳. چرا تا آینده‌هایی قابل پیش‌بینی هم هیچ اتفاقی نخواهد افتاد؟

بحث نهایی و راهکارهای سلبی و ایجابی

پیش از طرح راهکارهای سلبی و ایجابی برای تضعیف این روند نهایتاً مضمحل‌کنندهٔ انقلاب اسلامی و رفع تنها برخی از موانع و تمهید قدری از زمینهٔ لازم برای به‌وجود آمدن جنبش نرم‌افزاری تولید علم لازم‌می‌بینم دربارهٔ برخی فعالیت‌های پژوهشی پرسروصدای آماری و تلقی‌هایی که از جنبش نرم‌افزاری وجود دارد بحثی نهایی را ارائه‌کنم.

نخست اینکه، بازشناسی تفصیلی فوق — در سه محور تعامل و تضارب آراء و انظار، تحصیلات تکمیلی، و مجلات علمی-پژوهشی — به هیچ‌وجه انجام پژوهش و نوشتن مقالاتی در چهارچوب پارادایم علوم جافتاده‌ای همچون علوم طبیعی، علوم پزشکی، و مهندسی را غیرممکن اعلام نمی‌کند. و نه این قبیل پژوهش‌ها و مقالات را هم مانع می‌شود. کما اینکه این قبیل پژوهش‌ها در چهارچوب پارادایم موجود و مسلط تعریف و تقویم شدهٔ غربی در دست‌کم، دانشگاه‌های قوی‌تر ایرانی انجام می‌شود و حاصل آنها عموماً در نشریات تخصصی افرنگیان و بعضاً در فصلنامه‌های علمی-پژوهشی داخلی هم منتشر می‌شود. و آمار چاپ مقالات در نشریات افرنگیان، توسط نهادهای تبلیغاتی علی‌الدوام با افتخار در چشم و گوش هموطنان فروکرده می‌شود. اما اینک قدری درنگ کرده از خود بپرسیم: آیا مراد از جنبش نرم‌افزاری تولید علم همین مشارکت و دویدن در جاده‌ها و مسیرهایی است که افرنگیان با توجه به تعلقات و تمنیات و تلقیاتی خرد و کلان فرهنگی، روانی، سیاسی، اجتماعی، صنعتی، کشاورزی، اقتصادی، مدیریتی،

و درمانی خود، برای حل معضلات و تحقق حاجات خود تعریف و تعبیه کرده‌اند؟ آیا جنبش نرم‌افزاری ما قرار است، به عنوان مثال، در جهت اتوماسیون و حذف هر چه بیشتر عنصر انسانی از صحنه کار و تولید، که به شدت در غرب با نظامات اجتماعی-اقتصادی و بینش‌ها و ارزش‌های زیستی و فرهنگی‌شان تناسب و سازگاری دارد، بهترین استعداد‌های جوان خود را سال‌های سال سرگرم پژوهش و تکامل بخشیدن هر چه بیشتر به سیستم‌های خودکاری کند که نوعاً در مسابقات روبوکاپ جهانی شاهد آن هستیم؟^۱ اگر پاسخ به پرسش کلان و بنیانی فوق و امثال پرسش دوم مثبت باشد در این صورت باید از سر صدق و پایبندی و وفاداری به موارث فرهنگی الهی این آب و خاک اعلام کنیم این جنبش نرم‌افزاری چقدر غرب‌زده و مفتون و مفلوک و نهایتاً بی‌ثمر است.

به نظر من، در اینجا بسیار ضروری و بلکه حیاتی می‌شود که تمام شخصیت‌های مؤثر و تمام شوراها و نهادهای سیاستگذار و راهبردی از جمله شورای عالی انقلاب فرهنگی، شورای پژوهش‌های علمی کشور، فرهنگستان‌ها، و شورای پژوهشی دانشگاه‌ها و حوزه‌ها، به یک سؤال بسیار مبنایی پاسخ بدهند:

– آیا می‌خواهیم آنچه را افرنگیان تولید می‌کنند، تولید کنیم؟

اگر پاسخ به این سؤال مثبت باشد،

– آیا غیر از این است که با چنین جنبش نرم‌افزاری تولید علم صرفاً به یک نیاز

روان‌شناختی ملی یا قبیله‌ای پاسخ می‌دهیم؟

به عبارت دیگر، می‌خواهیم به خودمان و از این مهم‌تر به افرنگیان بگوییم که ما/ایرانیان می‌توانیم آنچه یا بهتر از آنچه شما/افرنگیان تولید می‌کنید، تولید کنیم! همین و بس! در این صورت،

۱. و مثال‌های دیگر، ماجرای پژوهش‌های پژوهشکده رویان می‌تواند باشد: آیا این قبیل پژوهش‌ها با نیازها و معضلات بومی و نظام ارزشی ما ربط و نسبتی دارد یا صرفاً ما می‌خواهیم در رقابتی قومی/قبیله‌ای با افرنگیان شرکت کرده گوی سبقت از آنها برابیم؟ آیا به‌واقع درباره این سؤال به‌طور جدی و به‌دور از هیاهو و تبلیغات سرسام‌آور و عاقبت‌سوز اندیشیده‌ایم؟ آیا معضلات و نیازهای بومی و نظام ارزشی-بینشی دینی ما به‌واقع مورد توجه و تأمل قرار گرفته‌اند؟

– آیا هزینه کردن سالها از عمر و جان صدها هزار نفر از نیروهای مستعد کشور و صدها و هزاران میلیارد تومان از بیت‌المال، که مدد رسان حل و رفع و تبیین معضلات و مسائل مدرن جوامع غربی نیز خواهد شد، صرفاً برای رفع یک احساس حقارت ملی یا **قبیله‌ای نیست**؟ در این صورت، ادعاهای ایمانی و ارزشی ما چه می‌شود؟ ماجرای مبارزات پایان‌ناپذیر ایمان و کفر، حق و باطل، و تقابل بنیانی هدایت و ضلالت چه تبیینی می‌تواند پیدا کند؟ و پر واضح است که این تبیین‌ها، بسیار تدریجی اما در نهایت، تبدیل به تأویل‌های هرمنوتیکی تسلیم‌پذیرانه منقاده‌ای می‌شود که در این اواخر در آثار برخی از متکلمان غرب‌زده^۱ دانشگاهی و حوزوی شاهد آن هستیم. در اینجا باید بدین مقدار بسنده کرده به اختصار تمام بیافزاییم که اگر **نهایت نهایی** همه این تلاش‌ها و جانفشانی‌ها کسب قدرت و شوکت سیاسی، اقتصادی، فناوری، و نظامی در این جهان باشد، دنیا را نمی‌دانم لیکن قطعاً آخرت‌مان را باخته‌ایم.^۲

اینک تمهید لازم جهت تمییز سه نوع تلقی بنیانیاً متفاوت از جنبش نرم‌افزاری تولید علم فراهم شده‌است. مطابق تلقی اول، جنبش نرم‌افزاری عبارت‌است از گام برداشتن درون پارادایم‌های جاافتاده و مرسوم که افرنگیان سالیان متمادی اجزاء مقوم آن را برای علوم مختلف فراهم کرده‌اند. و این یعنی، روی‌هم‌رفته تمام مقولات، مواضع و موضوعات پیشفرض و صادره‌شدهٔ مبنایی ارزشی-بینشی موجود در تمام حوزه‌های علوم انسانی، اجتماعی، طبیعی، پزشکی، و مهندسی را بپذیریم. مطابق این تلقی **بسیار ساده‌اندیشانه** از جنبش نرم‌افزاری، اگر ما علوم اجتماعی، طبیعی، پزشکی، مهندسی، و حتی علوم انسانی را بدان‌گونه که در فرنگ ساخته و بافته و باور می‌شود، بپذیریم و خود نیز بر آن بیافزاییم هیچ اتفاقی برای هویت ارزشی-بینشی و فرهنگی ما نخواهد افتاد. و ما کماکان آداب و سنن و باورها و مناسک دینی‌مان را حفظ خواهیم کرد. و این البته

۱. امیدوارم این قبیل متکلمان بکارگیری این وصف را حمل بر اهانت یا اسائه ادب ننمایند که مرادم از این واژه، ابداً اهانت و تحقیر نبوده با بکارگیری آن صرفاً خواسته‌ام پذیرش نظام ارزشی-بینشی غربیان و سبک و شیوهٔ زندگی آنها توسط ایشان را متذکر شوم.

۲. این موضع بسیار ژرف و بنیانی و سرنوشت‌ساز یا سرنوشت‌سوز را در اینجا فقط به مناسبت ذکر کردم. لیکن بحث مستوفای آن فرصت و مقام مستقل و فراخ خود را طلب می‌کند.

کاری است که هم پیش از انقلاب و هم پس از آن، هم قبل از فراخوان جنبش نرم‌افزاری و هم پس از آن روی هم‌رفته انجام داده‌ایم. امیدوارم روشن باشد که با این انتخاب، و به‌رغم یکی دو سه سنگر مقاومت منفرد تک‌افتاده اینجا و آنجا، **هویت ارزشی-بینشی** انقلاب اسلامی تدریجاً مستحیل و مضمحل خواهد شد، و از انقلاب اسلامی روی هم‌رفته چیزی جز نامی باقی نخواهد ماند. لیکن البته رقابت‌ها و برخی عداوت‌ها می‌تواند ادامه پیدا کند. وضعیت تحدی‌ها و رقابت‌های میان روسیه و امریکای شمالی و برخی قدرت‌های اروپایی را پیش و پس از فروپاشی اتحاد شوروی ملاحظه کنید.

مطابق تلقی دوم و **ساده‌اندیشانه** از جنبش نرم‌افزاری، اگر ما علوم طبیعی، پزشکی، مهندسی و فناوری افرنگیان را طابق النعل بالنعل بپذیریم و در آن جهت مشارکت کنیم می‌توانیم هویت ارزشی-بینشی و فرهنگی و آداب و سنن خود را حفظ کنیم. به‌نظر ایشان، علوم انسانی و علوم اجتماعی است که راه ما را از افرنگیان جدا می‌کند. نظر به اینکه در جای دیگری به این موضوع پرداخته‌ام در اینجا از تکرار آن مواضع خودداری می‌کنم.^۱ لیکن بدین مقدار اکتفا می‌کنم که اولاً علوم، خواه اجتماعی و خواه طبیعی، بر مبادی ارزشی-بینشی‌ای استوار شده که در صورت جایگزینی و تغییر آنها، ساختار این علوم تغییرات جدی و اساسی خواهند کرد. ثانیاً، گام برداشتن ما در پارادایم علوم طبیعی، علوم زیست‌شناختی، مهندسی و فناوری افرنگیان، ما و انقلاب اسلامی را در **نهایت و درازمدت** در فرهنگ و تمدن افرنگیان منحل و مضمحل خواهد کرد.

مطابق تلقی سوم، جنبش نرم‌افزاری عبارت‌است از گام برداشتن در جهت بازیابی مقولات و ارزش‌بینش‌های مبنایی مقوم **اسلامی** برای حل و رفع مسائل و معضلات، و تحقق حاجات فردی و اجتماعی‌مان در تمام حوزه‌های علوم انسانی، اجتماعی، طبیعی، پزشکی، و مهندسی. اینکه برداشتن چنین گامی و طی راهی اساساً امکان‌پذیر است در جای دیگری مفصلاً بحث کرده‌ام.^۲ اینکه در حال

۱. ر. ک. به: "علوم اجتماعی دیگری بسازیم؟"، تحت انتشار.

۲. ر. ک. به: "علوم اجتماعی دیگری بسازیم؟"، تحت انتشار.

حاضر چقدر گام‌های ما در این مسیر است باید از کوبیدن بر طبل‌های توخالی اما پر سروصدا اجتناب کرده صادقانه اعتراف کنیم: نزدیک به صفر! اما در جهت تحقق این تلقی از جنبش نرم‌افزاری چه باید کرد؟ جای بحث و تحلیل این پرسش فوق‌العاده بنیانی کاملاً در عرصه دیگری است.

اما اینک می‌خواهم تأکید کنم که حتی اگر تلقی بسیار ساده‌اندیشانه و یا تلقی ساده‌اندیشانه از جنبش نرم‌افزاری را بخواهیم کماکان حفظ کنیم لازم می‌شود از برخی اقدامات و کارها اجتناب کنیم و برعکس برخی از اعمال و اقدامات را انجام دهیم. به عبارتی دیگر، اگر بخواهیم آنچه را افرنگیان تولید می‌کنند تولید کنیم و در رقابت با آنها هم غایت بازی‌شان را بپذیریم و هم قواعدی که آنها برای بازی وضع کرده‌اند رعایت کنیم، در این صورت،

۱. باید از روند تولید انبوه استادان عقیم جزوه‌پرورده و جزوه‌پرور جداً پرهیز کنیم.

۲. باید از تکثیر و تولید بی‌رویه و فله‌ای دانشجویان در هر سه مقطع کارشناسی، کارشناسی ارشد، و دکتری جهت ارائه آمار نمایشی به خود و افرنگیان جداً اجتناب کنیم.

۳. باید از تکثیر بی‌رویه و بی‌حاصل و حیف و میل‌کننده پژوهش‌شکده و پژوهشگاه و دانشگاه جداً خودداری کنیم.

۴. باید از تکثیر بی‌رویه فصلنامه‌های دانشگاهی و حوزوی بی‌مایه و بی‌محتوا اکیداً پرهیز کنیم.

۵. باید از برگزاری جشن و جشنواره و همایش‌های نمایشی و تشریفاتی پرهزینه و بی‌ثمر ملی و بین‌المللی جداً پرهیز کنیم.

۶. باید از صدور دستور و دستورالعمل و بخشنامه و فراخوان و حکم حکومتی، وزارتی، و امثال آن برای تولید نظریه، پژوهش، و چگونگی انجام پژوهش — یا همان روش تحقیق — اجتناب کنیم، حتی هنگامی که آن حکم و دستور و بخشنامه کارشناسی شده باشد.

۷. باید از انحراف عالمان جدی محقق، نه مدرس، که انگیزه و توانمندی لازم برای اندیشیدن و نظریه‌پردازی دارند با مشاغل و پست‌های خوش‌نام و آوازه‌جداً اجتناب کنیم.

۸. باید از تخصیص هرگونه امتیازات و امکانات مالی و مقامی و ارتقایی به سمت‌های اجرایی و مدیریتی در هر سطحی به‌شدت جلوگیری کنیم.

۹. عالمان محقق نوآور جسور را با عالمان مدرس مقلد خوش حافظه و خوش خطابه و خوش سخن و مجلس آراء همسطح و منزلت نکنیم، و با اینکار انگیزه‌های کاملاً انسانی و مقبول را در نطفه خفه نکنیم، چه اینکار صدمات عظیم جبران‌ناپذیر لیکن نامرئی و خموشی به امر فوق‌العاده ظریف نوآوری و نظریه‌پردازی در کل جامعه می‌زند.

۱۰. دانشجویان و طلاب انگیزه‌مند و فکور و توانمند را با جریان انبوه‌سازی تحصیلات دانشگاهی و حوزوی همسان و یکپارچه نکنیم. این یکپارچه‌سازی صدمات جبران‌ناپذیر عظیمی بر عقبه توان اندیشه‌ورزی‌های نوآورانه و مبتکرانه می‌زند و تنور فرار مغزها را گرم و روشن نگه می‌دارد.

۱۱. عالمان محقق فکور جسور را با ایما و اشاره، و با جوسازی‌های لاینقطع رسانه‌ای حکومتی خوار و خفیف و خائف، و دلواپس و نگران نکنیم تا جسارت اندیشه‌ورزی‌های نوآورانه ناهمگون با مقبولات و مشهورات زمانه و زمینه را از دست بدهند. همواره از خود سؤال کنیم اگر عالمان صاحب‌نظر و صاحب‌مکتب متقدم ما، و سایر فرهنگ‌ها و اقوام، آراء و اندیشه‌های واصله را کماکان و بی‌هیچ دخل و تصرف و اماواگری می‌پذیرفتند امروزه ما از آنها و به ویژه آراء جدیدالولاده‌شان خبری می‌داشتیم و آراء نوآورانه ایشان اساساً منعقد و متولد می‌شد؟

۱۲. برای عالمان محقق فکور جسور حدود و ثغور تعیین نکنیم و برخی از عالمان متقدم و متأخر و آراء و انظارشان را مقدس و نقدناپذیر نکنیم، چه با اینکار این گروه کوچک از عالمان را به سطح سایر اصحاب معرفت و فرهنگ تقلیل داده‌ایم. و در این صورت چه سود که میلیاردها هزینه کنیم و صدها کرسی نظریه‌پردازی تصنعی^۱ و پژوهشکده و پژوهشگاه و فرهنگستان‌های عریض و طویل و پرخرج ایجاد کنیم که این خاک را پیش‌تر و به‌دست خود لم‌یزرع و بی‌ثمر کرده‌ایم. و لاجرم از آنها

۱. برای توضیح بیشتر درباره چرایی عدم توفیق کرسی‌های نظریه‌پردازی، ر. ک. به گفتگوی مقاله‌گونه "علوم‌انسانی-اجتماعی را شوخی گرفته‌ایم"، در *فارابی، دو ماهنامه داخلی جشنواره بین‌المللی فارابی*، شماره سوم، خرداد و تیر ۱۳۸۷.

عموماً، اگر نه تماماً، تمجید و تکریم مقدس‌شدگان و نقدناپذیران حاصل خواهد شد و جشن و جشنواره و همایش‌های نمایشی-تشریفاتی. آیا سرنوشت ملاصدرا، علامه طباطبایی (الله علیه) و

شهید مطهری (الله علیه) و امثال آنها را در این قبیل محافل و مجامع نمی‌بینیم؟

۱۳. هیچ مؤسسه آموزش عالی یا پژوهشی غیرشخصی را نباید ملک طلق این یا آن رجل حکومتی کنیم و نتیجتاً باید به نحو شفاف و آشکاری از حفظ و تحکیم این قبیل تملک‌ها و سیطره‌های ناسالم قبیله‌ای و عشیره‌ای اکیداً خودداری کنیم. زیرا برخی از مؤسسات کوچک یا بزرگ آموزشی یا پژوهشی چنان به برخی از شخصیت‌های سیاسی و حکومتی پیوند خورده‌اند که هر گونه اظهارنظر و انتقاد مشفقانه کارشناسانه درباره آنها به منزله حرکتی سیاسی و اغلب خصمانه تلقی می‌شود. این وضع از جمله نشانه‌های بارز حکومت‌های عقب‌مانده الیگارشی است، وضعی که ابداً، زیننده انقلاب اسلامی و شهدای پرافتخار جاویدان آن نیست.

۱۴. از مشارکت رجال سیاسی حکومتی در همایش‌های جدی و پژوهشی جهت ایراد سخنرانی‌های افتتاحیه و اختتامیه تشریفاتی جداً اجتناب کنیم. روشن است که وقتی گزارش آن همایش در رسانه ملی و یا در مطبوعات تقریباً بلااستثناء منحصر به ذکر سخنرانان صاحب‌منصب افتتاحیه و اختتامیه می‌شود به‌طور آرام و بی‌سروصدا توهین و تحقیر مسلمی را به عموم پژوهشگرانی که زحمات چندین ماهه یا چندین ساله‌شان را در آن همایش ارائه کرده‌اند، روا می‌کنیم.

۱۵. از برگزاری هرگونه مراسم بزرگداشت، گرامیداشت، و نکوداشت که به‌نحوی عمدتاً اگر نه تماماً چیزی جز بیان و ترویج تملق و تکلف و تعارف نیست اکیداً خودداری کنیم. و با اینکار پژوهشگران نقاد و تحلیل‌گر جدی آراء و انظار شخصیت‌های فکری و فرهنگی را دل‌سرد و نومید نکنیم.

۱۶. از تصویب و اجرای هر نوع سیاست یا برنامه‌ای که تلویحاً معطوف به جلب‌نظر و رضایت افرنگیان است جداً پرهیز کنیم. این قبیل اقدامات و ابتکارات نه در شأن انقلاب اسلامی است و نه، همان‌طور که قابل‌انتظار هم هست، آنها فریب این قبیل ساده‌لوحی‌ها را می‌خورند. و اگر بعضاً

مشاهده می‌شود که افرنگیان بذل توجهی به آن نمایش‌ها می‌کنند عموماً از باب مکاری و خام‌سازی طرف مقابل است!

۱۷. برای چهره‌سازی و بزرگ و وجیه‌المله جلوه‌دادن برخی شخصیت‌هایی که در نظر داریم دیر یا زود آنها را بر مسندی سیاسی بنشانیم، القاب دانشگاهی و حوزوی و به‌ویژه سمت‌های اجرایی دانشگاهی و حوزوی را خرج آنها نکنیم. و با این رویه، آن القاب و مناصب را در چشم و دل عموم تحصیلکردگان و اهل مطالعه جامعه بی‌ارج و بی‌مقدار نکنیم. بگذاریم موافق سنت صائب گذشته، افراد خود با دود چراغ خوردن‌های سالیان متمادی و یا سوابق کاری خود، چهره و جلوه خود را بنمایانند.

۱۸. از بکارگیری صاحبان مدرک دکتری تخصصی، مگر در مواقع استثنایی، در مشاغل مختلف سیاسی و اجرایی و مدیریتی جداً خودداری کنیم. همان‌طور که به تفصیل ذیل محور دوم مقاله تحلیل کردم، دکتری تخصصی عمدتاً و اساساً دوره‌ای است برای ورود به حوزه پژوهش. برای مشاغل فوق به هیچ‌وجه گذراندن دوره عالی پژوهش لازم نیست. قدری هم جامعه خودمان و هم جوامع معاصر را مورد دقت قراردهیم. عمومیت‌یافتن و ترویج این رفتار در کوتاه‌مدت و نه حتی میان‌مدت به بی‌ارزش شدن هر چه بیشتر این دوره و مدرک و حیات پژوهشی منجر شده است.

۱۹. از ایجاد گرایش‌های تخصصی بدون پشتوانه لازم هیئت علمی متخصص جداً اجتناب کنیم. این کار امروزه تبدیل به رویه‌ای عمومی شده که گروهی دانشگاهی با همان اعضا ایجاد گرایشی تخصصی می‌کند. فرجام آشکار این رویه تولید افرادی است که در زمینه‌ای بسیار خاص باید فوق تخصص یابند اما در واقع همه، من جمله خود دانشجوی آن دوره‌ها، می‌دانند که تفاوتی میان ایشان و سایرین وجود ندارد. تأثیر ژرف و نامرئی این رویه چیزی جز تحقیر و تضعیف توانایی‌های پژوهشی نیست، توانایی‌هایی که پشتوانه‌های اصلی جنبش نرم‌افزاری باید باشند.

۲۰. با توسل به انواع معاذیر و توجیحات فرامعرفتی از پذیرش رساله‌های دکتری که، خیلی ساده، فاقد تز می‌باشد به شدت جلوگیری کنیم. با این کار فقط سیاهی لشکر موجود را بزرگ‌تر کرده منابع

مالی و پژوهشی بیشتری را هرز و تلف می‌کنیم و در نتیجه، توان پژوهشی و نظریه‌پردازی را در مجموع به شدت تضعیف می‌کنیم.

۲۱. و بالاخره، از پذیرش دانشجویان ارشد و دکتری که شغل دیگری دارند، اکیداً خودداری کنیم.

فهرست بیست و یک گانه راهکارهای سلبی فوق به میزان قابل توجهی ما را از اغما و یا وضعیت محتضر فعلی خارج می‌کند. لیکن بر آن راهکارها باید راهکارهای ایجابی را نیز افزود تا حاصل جمع آنها پارادایم علمی معاصر را به جنب و جوش و تکاپو و حیات بیاندازد.

۱. استادان فکور و متهور را شناسایی کنیم، و امکانات پژوهشی متناسب را برای‌شان تمهید و تدارک کنیم.

۲. دانشجویان و طلاب فکور و مستعد را در فرآیند روابط استاد و شاگردی، همچون در حوزه‌های علمی سابق، شناسایی کرده راه را برای تربیت و بالندگی بیشتر آنها هموار کنیم.

۳. هیچیک از استادان و عالمان مدرس دانشگاهی و حوزوی را نمی‌توان با بخشنامه و خواهش و تمنا محقق و پژوهشگر ساخت. اما می‌توان تمهیداتی را به کار بست تا این تحول بزرگ و مبنایی را تدریجاً ایجاد کند. از جمله آنها بیشینه کردن امکانات و منابع پژوهشی و مالی و موقعیت‌های مرتبط با تصمیم‌گیری برای محققین، و کمینه کردن آنها برای مدرسین و صاحبان منصب اجرایی و مدیریتی است. برای تحقق این بیشینه‌سازی و کمینه‌سازی اقداماتی چند لازم است:

(الف) حذف هر نوع امتیاز علمی و مالی برای مسئولیت‌های اجرایی و مدیریتی.

(ب) مشروط کردن هر نوع ارتقاء مقام علمی به داشتن پژوهش‌های اصیل و جدی.

(ج) بازنشسته کردن زود هنگام اساتیدی که ظرف مدت تعیین شده هیچگونه تحقیق جدی و قابل قبولی نداشته‌اند.

(د) تعیین و رعایت یک میزان حداکثری برای ساعات تدریس و ممنوعیت اکید تجاوز از آن میزان.

۴. ایجاد زمینه‌های مناسب برای تعامل و گفتگوهای پژوهشگرانه صمیمانه و بی‌تکلف میان عالمان.

۵. تمهید زمینه‌های لازم برای ایجاد تعامل میان عالمان و دانشجویان.

۶. تمهید و ترغیب دانشجویان برای تعامل و گفتگو.

۷. تعداد دانشجویان ارشد و دکتری و توزیع دروس برای استادان را به نحوی تنظیم کنیم که استادان امکان ارزیابی مقالات دانشجویان را داشته باشند و دانشجو را از این بازخورد بهره‌مند کنند. در مجموع، ارزیابی مکتوب مقالات دانشجویان را باید طی فرآیندی نهادینه کنیم.

۸. با توجه به تمام نقدهای مطرح شده درباره وضعیت رساله‌ها، تمام رویه‌های معمول درباره رساله‌های ارشد و به‌ویژه دکتری را اصلاح کنیم.

۹. با توجه به آنچه تفصیلاً ذیل **محور مجلات علمی-پژوهشی** گفته شد، باید برای خارج کردن اینگونه مجلات از وضعیت محفلی و محتضر فعلی، تحولی بنیانی در تمام سازوکارهای فعلی این مجلات ایجاد کرد.

۱۰. در نسبت دروس کارشناسی با دروس ارشد و ایضاً با دروس دکتری باید بازنگری جدی صورت گیرد.

۱۱. در سازوکار و نقش موجود فرهنگستان‌های کشور، **شورای پژوهش‌های علمی کشور**، و از همه خارق‌العاده‌تر و فضیحت‌بارتر، **شورای عالی انقلاب فرهنگی** باید بازنگری اساسی کرد.^۱

۱۲. محققان را نه جشن و جشنواره و همایش‌های حیف و میل‌کننده بودجه ملی، که با سهیم کردن ایشان در فرآیندهای سیاستگذاری و تصمیم‌گیری‌های کلان، به صورت عضویت در هیئت‌های مشورتی، تکریم و تعظیم کنیم.

۱۳. دانشگاه‌ها، پژوهشگاه‌ها، و سایر موسسات آموزشی-پژوهشی را که به افراد معتمد خود سپرده‌ایم هر چند سال یک بار توسط هیئتی از عالمان هوشمند و شجاع مورد تحقیق و تفحص و ارزیابی صادقانه بی‌جار و جنجال قراردهیم.

تیر ۱۳۸۸

والسلام علی من اتبع الهدی

۱. برای شرح خارق‌العاده‌گی و فضیحت‌باری آن شورای عالی، ر. ک. به "چرا انقلابی فرهنگی و جنبشی نرم‌افزاری"، **برداشت اول**، شماره ۶ و ۷ (۱۳۸۷).